

پژوهشی در گستره می زبان

و نقدی بر عوامل نابسامانی آن

در افغانستان

سالار عزیزپور

شناسنامه کتاب:

نام: پژوهشی در گستره ی زبان
و نقدی بر عوامل نابسامانی آن در افغانستان

نویسنده: سالار عزیزپور

چاپ نخست: تابستان ۱۳۸۴ خورشیدی

چاپ دوم: خزان ۱۳۸۵ خورشیدی

شماره گان: ۱۰۰۰ جلد

برگ آرابی : بنگاه ویرایش "شاهمامه"، هالند

shahmoama@yahoo.com

www.shahmoama.4t.com

Tel. 31(0)641375638

حق چاپ محفوظ است.

با تشکر از شاعر، نویسنده و منتقد فرزانه‌ی
مان استاد لطیف ناظمی و رویکردشان به
این اثر و همچنان سپاسگزارم از اشارات
دقیق دوست بزرگوارم، شاعر و نویسنده
آقای شریف سعیدی که در بهبود این اثر
داشته‌اند.

و نیز باید اضافه کرد که مصارف چاپ
نخستین این اثر از سوی دسته‌ی از دوستانم
آقای زمیری پاییز، ولی بارز، ادریس
آشکارا، آقای خالقی و ضیاء عیار تمویل شده
است.

با سپاس و شکران از برادر عالیقدر،
نویسنده و مترجم فرهیخته جناب فضل
الرحمن فاضل که زمینی چاپ دوم این
اثر را تدارک دیدند.

سالار عزیزپور

در برگهای این کتاب میخوانید:

- ۷ ... - یادآوری چند نکته بجای مقدمه
- ۸ ... - رد و بطلان انگیزه های سیاسی در ...
- ۱۵ ... - برزخ غربت و مشکلات زبانی ما
- ۲۰ ... - جدال بر سر واژه ها و پیامد های پژوهشی آن
- ۲۹ ... - نقدی بر عوامل نابسامانی زبان در افغانستان
- ۴۲ ... - جستاری پیرامون فارسی دری و توانایی علمی و پژوهشی آن
- ۵۶ ... - کژتابی ها و ناهنجاری های نگارشی
- ۶۴ ... - زبان فارسی و نابسامانی هایی تلفظی آن
- ۷۶ ... - چشم اندازی فراسوی حجاب های زبان

یاد آوری چند نکته بجای مقدمه

آماج نبشته هابی که در این دفتر آمده، گونه بی از پاسخی ست و یا واکنشی ست در برابر فرهنگ ستیزان و دشمنان فرهنگی و زبانی ما.

امیدوارم نکات بحث برانگیز این گفتمان، زبان شناسان و ادب دوستان را وا دارد تا رویکرد ژرف و بنیادی بر مسایل زبان در افغانستان داشته باشند.

با وجودی که شماری از این مقالات در سایت های ”آریایی“ و ”فردا“ و همچنان هفته نامه امید با اندک تغییر بچاپ رسیده، اما چاپ کم غلط و دوباره این نبشته ها را در يك دفتر آنهم بگونه بی مرتب آن ضروری دانستم.

در انتظار رهنمود ها و راهنمایی شما عزیزان، باب این گفتمان ها را می گشایم.

رد و بطلان انگیزه های سیاسی در نامگذاری زبان ها

اصل چند نام برای يك زبان و يك زبان و چند نام، محدود به زبان خاص ”فارسی“ نیست و در داربست گویندگان این زبان در درون مرزها و برون مرزها و قلمرو زبانی ما نمی ماند. بسیاری از نامها و زبانهای دیگر را نیز در بر می گیرد.

اگر چند نام برای يك زبان، گستردگی آن زبان و تنوع دیدگاهها را نسبت به آن زبان می رساند، در راستای دیگر زمینه ی سوء تفاهمی می شود، برای زبان ستیزان و فرهنگ گریزان و استعمارگران.

این مقالت رویکردی است بر برخی از نامهایی که جدا سری و بد فهمی های مختلف را میان همزبانان دامن زده است. از یگانه زبانی که گونه های مختلف را در بردارد و دریغا! که اینگونه گفتمان ها سوایی تبلیغات گذرا و بهره جویی های سیاسی کمتر مورد رویکرد پژوهشی و علمی قرار گرفته است.

”نام را اگر بنیاد و اساس زبان بدانیم، به این مفهوم که انسان با نامیدن آنچه هست، دایره ای هستی را تمامیت می بخشد و با نامیدن هر چیز ذاتی را بیان می کند که کلمه بر دار آن نزد عقل و فهم بشری است. اما شگفت آنست که زبان بشری نه تنها آنچه را هست می نامد، بلکه آنچه را نیست نیز می نامد.

و با این نامیدن ”نیستان“ را نیز در جوار ”هستان“ گونه ی هستی می بخشد تا بدانجا که ذهن بشری از دریافت نیست مطلق در می ماند، زیرا که دریافت همواره آگاهی به چیزی است اگر چه آن چیز تنها در خیال حضور و هستی داشته باشد.

عقل به هر حال از دریافت ”نیستی“ ناتوان است، زیرا که چیزی نیست تا درک شود. اما زبان بشری از نیستی و نیستان نیز سخن می گوید و در قلمرو زبان و نامها به آن ها هستی می بخشد.

به تکرار می نویسم، در میانه شناخت و بیان باز هم این نام است که بنیاد زبان است و این نام است که چیزها را می نامد.

صفت ها و فعل ها و دیگر اجزای زبان، سرانجام، در خدمت نام اند و برای آن اند که چگونگی نام و آنچه را که از آن سر می زند یا بر آنها می گذرد، بیان کنند و اما نام ها کلی هستند و اشیا را از نظر نوع از یکدیگر جدا می کنند و یا باز می شناسانند.“ (۱)

مجموعه ی نامهای هر زبان متأثر از ساختارها و دوره های مختلف تاریخی و مطابق به نیازمندی های هر جامعه است و این نامها در هر

برش از زمانی مطابق قوانین و تحولات هر زبان دگرگون می شوند و یا جا به واژه های دیگر خالی می کنند.

و اما اصطلاحات و زبانزد های علمی و زبان شناسانه که تعاریف و مشخصات مشخص دارند، قوانین و تحولات و دگرگونی بخصوص خود را نیز دارند. سوگمندان ما اگر از یکسو با نبود و یا کمبود واژه های علمی و پژوهشی در گستره ی زبان مواجه هستیم، از سوی دیگر در نبود تفکر صنعتی و تخصصی و آشفته بازاری از تئوری های غیر زبان شناسانه و حاکمیت تفکر منحنی قبایلی، کمتر مجال کاربرد درست اصطلاحات علمی پژوهشی را داشته ایم. از همانرو در بسا موارد این اصطلاحات به گونه غیر مسئولانه و ناشیانه از سوی ما بکار برده شده است.

یکی از این مواردی که می توان به آن پرداخت، شماری از نامهایی است که زبان فارسی بدان نامها یاد می شود. از همین روست که برخی زبان فارسی را "دری" می گویند و گروهی "فارسی دری" و شماری زبان تاجیکی می دانند.

هر چند این نامها و برخی دیگر همچون فارسی اوستایی، پهلوی، فارسی قدیم، نام گونه هایی از این زبان می باشد و یا برخاسته از دیدگاهها و یا برداشت خاصی نسبت با خاستگاه و سیر تکاملی این زبان که تنوع نامها و برداشتهای مختلف را در بر می گیرد، به هیچگونه یگانگی زبان فارسی را زیر سوال نمی برد.

”اما آن چه امروز به صورت فارسی و دری و تاجیکی مطرح می شود، بیشتر اساس و انگیزه هایی ’سیاسی‘ دارد و غیر علمی. به هیچ عنوان نمی شود از طریق فرهنگی و علمی آن را پذیرفت. به این دلیل که شما یک زبان واحد دارید و این زبان واحد به تمام زمینه های ژرف ساخت و رو ساخت در سه قلمرو موجود زبان ”فارسی“ کاربرد دارد. در یک جا آن را ”دری“ می گویند و در جای دیگر ”فارسی“ و در یک جا هم ”تاجیکی“ ولی زبان ”فارسی“ خود یکی است.

به این معنا که وقتی تعریف ابتدایی زبان به عنوان وسیله ی ارتباطی را در نظر بگیرید، متضمن سه دستگاه کوچکتر است و این سه دستگاه عبارت است از:

دستگاه صوتی؛ که آوا های زبان را نشان می دهد و دستگاه واژگانی که بازتاب دهنده ی آیینی ای مدنی آن است و دستگاه های ساختاری.

به هیچ عنوان ما یک زبان را بر اساس تفاوت هایی که در دستگاه های صوتی و یا در دستگاه واژگانی آن پیدا شود، نمی توانیم دو یا سه زبان فرض کنیم.

تنها تفاوت ساختار ”نحوی“ زبان است که تعیین کننده است و زبان ها را از هم دیگر متمایز می سازد.

بنابراین، ما گونه های زبان ’فارسی‘ را که بنام هایی دری و یا تاجیکی یاد میشود، دارای یک ساختار نحوی میدانیم. تفاوت هایی که

از چهارده سدهٔ پسین به وجود آمده، بیشتر در داربست گونه‌های مختلف یک زبان می‌تواند، مطرح باشد“ (۲) نه چیزی بیشتر و یا کمتر از آن.

نگارنده در اثری بنام ”پارسی ستیزی در افغانستان“ که در تابستان ۱۳۷۹ خورشیدی در پشاور به چاپ رسیده، اندرین باب نکاتی را به تفصیل آورده‌ام که به نقل فشرده آن در اینجا اکتفا می‌کنم تا یکسو از تکرار گفته‌ها جلو گرفته باشم و از سوی دیگر به پیشینه‌ی این گفتمان‌ها در گذشته‌های نه چندان دور اشاره‌ی داشته باشم، تا این جستار تمسکی شود برای پیشبرد اینگونه مباحث مان.

در صفحه ۶۴ آن اثر می‌خوانیم: ”زبان فارسی، زمانی که تنها زبان گفتار بود، به آن دری می‌گفتند نه فارسی؛ ولی پس از آن که در میانه سده سوم هجری به جای زبان فارسیک، زبان نوشتار گردید، نام فارسی و فارسیک هم بدان داده شد و لذا این زبان دارای سه نام گردید: فارسی، دری، فارسی دری.“ (۳)

ولی روشن بود که چند نام برای یک زبان واحد، تولید سوء تفاهم نیز خواهد کرد. میماند تاجیکی گفتن این زبان - با اینکه تاجیکان زبان فارسی را تاجیکی می‌گویند، ادعای نام مشروع و نا درستی نیست، در واقع درست‌ترین سخن است که گفته‌اند، چراکه زبان فارسی زبان بومی این تباری از تبار تاجوران بوده است. اما برای رفع سوء تفاهم بهتر است به همان یک نام ”فارسی“ بسنده شود تا در گستره

”پژوهشهای علمی“ دچار چند گانه گی نشده باشیم.

گزینش نام فارسی به این زبان به دلایل مختلف می تواند موجه باشد:

نخست اینکه این نام به تکرار در آثار مختلف ادبی ما آمده است. به گونهٔ مثال: در مقدمهٔ تاریخ طبری می خوانیم:

”و این کتاب بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمت الله علیه ترجمه کرده، زبان فارسی دری یعنی نام فارسی و دری را دو نام برای یک زبان گرفته اند و از آن پس، پنج بار دیگر که از کتاب نام می برد، همه جای آن را تنها فارسی می نامد و در یک جا می نویسد. و اینجا بدین ناحیت خراسان و فرا رودان، زبان فارسی است.“ (۴)

دو دیگر فارسی نامیست دیر آشنا و جهانشمول.

سه دیگر: با پذیرش یک نام برای زبان فارسی جلو کسانی گرفته شود که با استفاده از اختلاف نامها، زبان فارسی را چند زبان جا می زنند و همچنان از تمرکز ظرفیت این زبان جلو می گیرند تا جلو همکاری منطقه ای این زبان را پیشاپیش بسته باشند. اگر در گذشته دولتمردان قبیله سالار، با استفاده از امکانات اقتصادی و موقعیت دولتی بسیاری از واژه های بیگانه را به زور سر نیزه بر زبان ما تحمیل میکردند، امروز پا را از آن فراتر گذاشته به کمک دسته یی از فارسی ستیزان و فرهنگ گریزان و ریزه خواران استعمار به فکر روزی می باشند که زبان فارسی را از رسمیت بیندازند و بجای آن زبان

دیگری را زبان ملی ما اعلان بدارند. با این صورت با یک تیر چند نشانه را زده باشند. سخنرانی این آقایان در مجالس دولتی و رسمی خود گواه گفته ما می باشد.

با دریغ باید گفت که تا کنون کسی را بر آن اعتراض نبوده و تو گویی مهر خموشی بر لب های مان زده اند. امیدوارم روزی شود که این مهرها از لب های مان برچیده شوند و یا ما با فریاد حق طلبی و فرهنگ دوستی این مهرها را از لب های مان برچینیم.

رویکردها:

۱- شعر و اندیشه، داریوش آشوری، چاپ سوم، سال ۱۳۸۰، نشر

مرکز، تهران، ایران

۲- در میانه آسیا، دکتور محسن مدیر شانه چی، ص. ۱۲۸، چاپ

تهران

۳- پارسی ستیزی در افغانستان، سلطان سالار عزیز پور، پشاور،

پاکستان، سال چاپ تابستان ۱۳۷۹ خورشیدی

۴- تاریخ طبری به روایت محمد بن جریر طبری، به نقل از کتاب

سبک شناسی محمد تقی بهار، جلد دوم، چاپ انتشارات امیر کبیر،

تهران، سال ۱۳۷۰، ص. ۱۵۰

برزخ غربت و مشکلات زبانی ما

میدانیم که برزخ غربت، نابسامانی‌ها و ناسازگاری‌های زیادی دارد که نمیتوان در یک نوشتار بدان پرداخت و از مجموعه‌ی ابعاد آن پرده برداشت و تنها پرداختن به بحران فرهنگی که بستر اصلی بحران زبانی و مشکلات زبانی ما نیز می‌باشد، کاری جزوه‌ی مستقل است.

اما به گونه‌ی فشرده می‌توان گفت: هنگامی که فرهنگی از زایش و پوییش فرو میماند، زبان که بازتاب فرهنگ و آیینی‌ی تمام نمای آن است، نیز اندک اندک از رویش و پوییش می‌ماند.

نخستین نشانه‌ی این بحران، فروریزی بار معنایی واژه‌گان آن و آشفته‌گی مفاهیم آن است. یکی دیگر از این موارد، کاهش فعلهای ساده یا گهواژه‌های ساده و افزایش فعلهای مرکب...

این همه کاستی‌ها همراه با نابسامانی ساختاری، این زبان را آشفته‌تر از آشفته می‌نماید؛ چرا که زبان نه تنها ابزار داد و گرفت اندیشه است، بلکه وسیله‌ی اندیشیدن نیز می‌باشد. ازینرو بحران فرهنگی و اندیشه‌ی بی، بازتاب خود را مستقیماً در زبان می‌نمایاند.

”یکی از شگفتی‌های زبان این است که کاربرد درونی و بیرونی

همگونی دارد. ما زبان را هم برای اندیشیدن و گفتگوهای درونی خود و هم برای گفتگو با دیگران به کار می‌بریم، از اینرو اندیشیدن با زبان‌های غیرزبان فارسی و کوشش در گفت و نوشت آن اندیشه به زبان فارسی مفاهیم تازه‌ای را پدید آورده است که بیشتر با دستور زبان فارسی هم خوانی ندارد و این هم یکی دیگر از موارد آشفته‌گی در زبان فارسی است.“ (۱)

زبان برای انسان آنچنان اهمیت دارد که فرزانه‌یی از باخت‌زمین انسان را موجود سخنور شناسایی کرده است.

البته در پهلوی دیگر ویژه‌گی‌هایی که به انسان می‌دهند؛ همچون، ابزار ساز، اندیش ورز، پرخاشگر...

پیوست به گفته‌ی بالا که انسان را موجود سخنور گفته‌اند، بایست افزود که زبان برای آدم تبعیدی، اعتبار دیگر پیدا میکند. چرا که زبان برای آدم تبعیدی تنها وسیله‌ی اندیشیدن و پیوند اجتماعی و نگهدارنده‌ی فرهنگ و تاریخ نیست، بلکه زبان برای آدم تبعیدی که زمین ندارد و سرزمین جغرافیایی‌اش را از دست داده، حتا زمین و جغرافیای بومی‌اش نیز می‌تواند باشد.

”اینکه آدم تبعیدی بایستی زبان کشورهایی را که در آنجا تبعید شده، بیاموزد“ حرف مخالفی وجود ندارد. چرا که این عمل به جا و منطقی است. اما نکته قابل توجه در این پنهان است که گاه این امر چنان بر فرد غالب می‌گردد که به تدریج واژه‌های بیگانه را وارد زبان مادری

خود نموده و به گونه ای در آمیخته، مثلاً (فارسی - آلمانی) گفتگو می کنند. یا در برخی موارد دیده می شود فرد کشش و علاقه خود را نسبت به زبان مادری از دست میدهد و حتا در محیط های اجتماعی به هیچ عنوان حاضر نیست به زبان مادری خود پارسی سخن گوید، گویی که این زبان را شرم آور و پست تلقی می نماید و از سخن گفتن به زبان فارسی دچار احساس حقارت می گردد. در حالیکه نه تنها شرم آور نیست، بلکه توانایی در چند زبان افتخار انگیز و ستایش بر انگیز نیز می باشد.

اما مسأله تنها به این جا ختم نمی شود و مشکل بزرگتر و مهم تر در رابطه به نسل دوم تبعیدی بازتاب می یابد. اینان که همواره از بدو کودکی با دوگانه گی زبان برخورد کرده اند و فرایند یادگیری زبان برای آنها پیچیده تر است. این کودکان در محیط برون از خانه با هم صنفان و دوستان خود به زبان کشور میزبان سخن می گویند و در خانه با زبان مادری. با اندکی بی توجهی مادر و پدر، کم کم زبان کشورهای میزبان جاگزین فارسی می شود... تا اینکه رفته رفته زبان مادری را به کلی فراموش می کنند.

مشکل زبان را باید برای تبعیدیان بسیار با اهمیت پنداشت. زبان هر جامعه، مهم ترین شبکه ی ارتباطی آن جامعه است. در مورد کودکان نیز، با وجود تسلط نسبی و ظاهری آنها به زبان، مشکل به گونه ی دیگر است.

بسیاری از آنان در سنین پایین به جامعه ی خارجی وارد شده اند و بسیار نیز در این جامعه به دنیا آمده اند. کودکان در همان سالهای نخستین زبان را به راحتی فرا می گیرند، تا جایی که حتا بدون مشکل لهجه صحبت می کنند. اما مفهوم این روانی لهجه نداشتن مشکل نیست بلکه برای کودکان مشکل به شکل دیگری پدید می آید. مشکل دیگر کودکان تنها و تنها در بخش زبان خارجی نیست. معمولاً کودک خارجی کودک ”دو زبانه“ است.

دو زبانه بودن برای کودکان، می تواند هم مضر باشد و هم مفید.

زبان مادری را اگر کودک ناقص یاد گرفته باشد، می تواند مانع یادگیری زبان دوم شود و یا به زودی زبان مادری را فراموش کند. در این صورت کودک را نه تنها دو زبانه نمی گویند، بلکه بهتر است نیم زبانه بگویند. یک اصطلاح علمی است، یعنی توانایی او در حد نیم یک زبان است.

اما کودکی قادر است در صورتی به خوبی زبان های دیگر را در کنار زبان مادری فراگیرد که زبان مادری را اصولی و نسبتاً کامل آموخته باشد... هر چه زبان مادری را بهتر آموخته باشد و فرد تسلط بیشتری بدان داشته باشد، به همان میزان، یادگیری زبان دوم آسان تر می شود.“ (۲)

خلاصه این که فراگیری و آموزش زبان مادری برای ما حالت تفنن و سرگرمی ندارد بلکه ضرورتی است که بایستی به آن پی بُرد و به آن

توجه جدی کرد و راههای درست و اصولی برای فراگیری زبان فارسی، مطابق هنجارهای جهانی دست و پا کرد... تا فراگیرندگان این زبان را نا امید و دلسرد نسازد.

رویکرد ها:

- ۱- مقاله ای مدار بسته، از مجله ی ادبیات و فرهنگ، ابراهیم هرمزی، تهران
- ۲- ماهنامه دیدار، شماره ۲۴، سال دوم، کودک دو زبانی است یانیم زبانی، محمود بهرنگ، آلمان

جدال بر سر واژه‌ها و پیامدهای پژوهشی آن

زبان را به برداشت نظامی گفته اند: متشکل از دستگاه آوایی، دستوری و معنایی "واژه گانی". اگر در دستگاه "آوایی" شماری از آواها مشخص و معین مورد نظر است، در دستگاه دستوری بیشتر بافت زبان در نظر گرفته می شود.

اما، دستگاه واژه گانی دربرگیرنده ی جمیع واژه های يك زبان به شمول مفردات و مرکبات آن است. این دستگاه در هر زبانی به ارتباط چونی، چندی و چگونگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و معاملات و ارتباطات بشری چهره ویژه ای دارد. قاموس واژه گانی هر زبانی با توجه به غنا و ثروت فکری و مادی به طور کلی با توجه به تمدن گوینده گان آن زبان کاستی و فزونی می گیرد و میتواند گفت که "واژه گان يك زبان چونان آیین غمازیست که جلوه دهنده تمدن سخنگویان آن زبان است. این دستگاه بسیار تغییر پذیر است و تغییرات آن نیز مشهود و محسوس می باشد." (۱)

به صورت کلی: زبان پدیده ی زنده، پویا و در روند تحول و تکامل است و دگرگونی و تحول آن بدور از اراده ی گوینده گان آن صورت می پذیرد.

این دگرگونی ها می تواند عوامل گوناگونی داشته باشد، از عوامل سیاسی و اجتماعی گرفته تا عوامل علمی و فرهنگی.

”بنابر این هر چه علم و دانش پیشرفت کند و درجه های مختلف اطلاعات و آگاهی بروی انسان گشوده شود، جامعه به واژه ها و زبانزدها و تعبیرات جدید بیشتری نیاز پیدا می نماید و کنایات و اصطلاحات زبان نیز بنابر مقتضیات جدید دگرگون می شود و یا گسترش می یابد و جانشین واژه ها، کنایات و استعارات و تعبیرات رایج و گذشته میگردد.“ (۲)

به هر صورت، عواملی را که باعث دگرگونی واژهها می شود و یا زمینه های داد و ستد واژه ها را مساعد می سازد و یا به تحمیل واژه های یک زبان بر زبان دیگر می گردد، به گونه ی زیر می توان برشمرد:

”۱- نفوذ سیاسی و نظامی، ۲- نفوذ دینی، ۳- نفوذ علمی و فرهنگی، ۴- نفوذ بازرگانی و فرهنگی، ۵- خود باختگی و تقلید های نویسنده گان و ادیبان و سخنگویان از گذشته های دور تا امروز ۶- نیاز به واژه های جدید و عدم تسلط بر زبان خودی ۷- نزدیکی های جغرافیایی.

یادآوری شماری از واژه هایی که اینک بر می شمريم، خود گواه گفته ی فوق می باشد:

زکات، شهید، مسلم، مومن، کافر، جهاد، منافق از عربی؛ منجنيق، دینار، قانون، کانون، تریاک و قفس از زبان یونانی و رومی؛ برهان،

مصحف، نفاق از زبان حبشی (از طریق زبان تازی وارد زبان ما شده است)؛ حج، کاهن، عاشورا، شیدا، شیطان، ناسوت، کلیسا از زبان آرامی؛ خاتون، خان، خانم، خافق، بیگ، بیگم، اتاق از زبان ترکی؛ ایل، قشلاق، قدغن، پلو، قورمه، قراول از زبان مغولی؛ صبح، بها، سفینه، ضیا، جنگل از زبان هندی؛ سماور، استکان، نعلبکی، کالسکه؛ میز از زبان روسی و همچنان شماری از واژه های همچون آدرس، بانک، پارلمان، پیانو، ساندویچ، گیلاس از زبان های انگلیسی و فرانسوی. (۳)

این بود مشت نمونه ی خرواری از واژه های وارد شده از زبان های دیگر بزبان فارسی دری. به همین گونه زبان فارسی بر بسیاری از زبانهای گیتی تأثیر گذاشته است.

حضور گنجینه ی واژه گان هر زبانی اگر روشمند و مطابق به نیاز گوینده گان آن زبان باشد، پیوسته گی فرهنگی زبان مورد نظر را استوار می دارد و خود آینه ی بازتابنده و شناسنامه ی هستی گوینده گان آن می گردد. در غیر آن بر قواعد ساختاری و خلاقیت دستگاه واژگانی و شفافیت واژه های آن زبان صدمه می رساند، اگر آینه هم باشد، آینه بی است زنگار گرفته که ارزش حقا نگاه کردن را ندارد.

از همینروست اگر زبان ما واژه بی را نداشته باشد، یعنی همان واژه در قلمرو فرهنگی و زبانی حضور نداشته باشد، در آن صورت بایستی بر اساس اصول و ضوابط کلی واژه گزینی دست به ایجاد همان واژه

ببریم که در برپایی چنین واژه ها و یا برابر نهادها توجه به زبان معیار، ساختار آوایی و دستوری زبان ما، قدرت گرداننده گی واژه ی گزیده شده، معاصر بودن و سایر ضوابط و اصول واژه گزینی را نباید از نظر دور داریم. نمی شود یکباره فتوا صادر کرد و یا با استفاده از دستگاه های دولتی همچون ارتش و سپاه و پولیس ما را واداشت که به جای واژه های همچون دانشگاه، پوهنتون بگوییم و بنویسیم و به همین ترتیب، به جای دانشکده، پوهنچی و به جای افغانستانی، افغانی و بجای دارو خانه یا دوا خانه، درملتون، به جای زایشگاه، زیژنتون، به جای شفاخانه یا بیمارستان، روغتون و به جای گرمی و یا محترم، شاغلی و بالاخره، به جای واژه های همچون دانشیار، دانشور، دانشمند - پوهنیار، پوهنمل، پوهاند بگوییم و بنویسیم.

پیوسته با فرامین و حکم و دستور فوق می توان افزود:

در صورت موجودیت واژه های بسیار دقیق و زیبا و مطابق و به قواعد زبان شناسی چه ضرورت به وامگیری آن واژه ها از زبان دیگر داریم؟ آن هم به وامگیری واژه هاییکه که نه دقیق اند و نه مطابق به قواعد زبان شناسی. بیشتر این واژه ها با دست پاچه گی ساخته شده اند و حتا در ساختن اینگونه واژه ها قواعد همان زبان را که پشتو است، در نظر نداشته اند و با قواعد زبان پشتو نیز آنچنان که باید، سازگاری ندارد.

برای توضیح آن باید گفت که پسوند "تون" به مکان کوچک و

محدود اطلاق می شود و در زبان پشتویك مورد آن را می توان یاد آورد شد ”میژی تون“ یعنی مورچه دان یا خانه ی مورچه .

با در نظر داشت همین پسوند ترکیب واژه های همچون پوهنتون، درملتون، زیژنتون دور از منطق زبان شناسی می باشد و تحمیل آن بر ترکیبیات زبان فارسی کار جنون آمیزی می باشد. البته توجیه اینگونه عملکردها زیر عنوان وحدت ملی، ما را به سکوت وا میدارد و جز سکوت پاسخی برای اینگونه توجیهاات نمیتوان یافت. در حالی که می دانیم از داد و ستد تا تحمیل، فاصله از زمین تا آسمان است. داد و ستد واژه میان زبانها به غنا و گسترده گی زبان هامی انجامد اما تحمیل واژه، از یک زبان بر زبان دیگر باعث ویرانی زبان ها می شود و زبانها را از زایش واژه ها شفافیت و پیوسته گی فرهنگی می اندازد.

بادریغ باید گفت، آنانی که در صدد تحمیل زبان پشتو بر زبان فارسی دری برآمده اند، به گفته ی زبان شناس دانشور ما نجیب مایل هروی:

”اینان اولاً می پندارند که با تخریب زبان فارسی و یا حد اقل آشفته کردن این زبان به عمر سلطه و استبداد قومی و فرهنگی خود می افزایند.“ (۴)

و یا میخواهند احساس کهنتری فرهنگی خود را از طریق انتقام جویی و زمینه دادن و میدان دادن به فرهنگ بیگانه جبران کرده باشند، تا در فرجام به جای زبان فارسی در قلمرو فرهنگی و زبانی این زبان،

زبان دیگری را جابجا کرده باشند. اما در باره ی واژه هایی از قبیل افغانستانی و افغانی می توان گفت:

”اساساً افغانستان واژه ی است بدیل واژه ی خراسان و ایریان و شکل متحول آن (ایران) که در مراحل اخیر تاریخ این سرزمین ظهور می کند. به برداشت دکتور محمد حسین یمین، ”این واژه نخست از نام قبیله ی خاص به تمام قبایل پشتون و از قبایل پشتون به نام بخشی از این کشور کشیده شد و بالاخره در حدود یک و نیم قرن این نام به حیث کل مملکت افغانستان به جای خراسان در مکاتبات و معاهدات رسمی افغانستان با دول خارجی به حیث اسم کل مملکت افغانستان قبول و عام گردید.“ (۵) به قول مورخ شهیر کشور میر غلام محمد غبار: ”کلمه ی افغان با آنکه قدامت داشته در اوایل تنها نام قبیله یی بوده است و مثل اسامی سوری، غوری، خلجی و غیره هر یک به قبیله ی ویژه اطلاق می شده است.“

از قرن پنجم هجری به این طرف رفته رفته این کلمه معروف و مفهوم خارجی آن وسیع تر شده به نوعی که در قرن شش هجری بعضاً بجای اسم مکان همان طوایف پشتون تذکر یافته که در کوه های سلیمان سکونت داشتند و البیرونی نخستین بار از قبایل چندی به نام افغان در قرب وادی سند سخن رانده است.“ (۶)

بی درنگ باید افزود: به نظر نگارنده سندی بودن و یا باشنده گان کوه های سلیمان و یا حتا بلخی بودن، هیچ امتیاز برتری خواهانه برای

مان نمی دهد. بومی بودن و یا بومی نبودن و یا بعد ها مقیم آن کشور شدن هیچ نوع امتیازی برای تبارهای انسانی نیست. به خصوص در شرایطی که مسأله شهروندی مشخصات معاصر خود را سوای پیوسته گی همواره با خاک معین پیدا نموده است.

به نظر نگارنده امتیاز تیره و تباری انسانی تنها و تنها در آمیزش با دیگر اقوام و نژادها و فرهنگ هاست و احترام و تمکین کردن به تنوع فرهنگی و زبانی نه تحمیل زبانی بر زبان دیگر و یا فرهنگی و یا نژادی بر فرهنگ و نژاد دیگر. اما برای شناخت تنوع فرهنگی بایستی به روش های علمی و پژوهشگرانه تن در داد، نه به زورگویی ها و تحمیل کردن ها؛ چه این زورگویی ها جنبه های کشوری و منطقه یی و جهانی داشته باشد و چه نژادی، زبانی و فرهنگی. ما این تمامیت خواهی ها را زیر هیچ عنوان نمیتوانیم پنهان بداریم و بپذیریم. به قول حافظ:

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل ها

میایم باز هم اندر باب واژه های افغانستان و افغانی.

از نگاه زبان شناسی: واژه افغانستان متشکل از ”افغان“ و ”ستان“ می باشد که معرب همان اوغان است؛ ”و نیز ستان در زبان فارسی پسوند مکان را می رساند مانند تاجکستان، ازبکستان، ارمنستان و همچنان افاده کننده ی کثرت نیز می باشد. نباید از یاد برد که تکواژه ی ”ستان“ به گونه ی پسوند زمان آن هم تنها در دو واژه ی تابستان و

زمستان به کار رفته و در دیگر موارد پسوندی نشانه‌ی مکان است. در صورتی که به اسم ذات پیوندد، جای انبوهی چیزها و نشانه‌ی بسیاری و فراوانی است. بوستان، تاکستان، خارستان، گلستان، گورستان، نیستان. چنانچه پسوند "ستان" به اسم معنی پیوندد، نمودار محل و مکان است، فرهنگستان، دادستان و گاهی به اسم خاص (علم) پیوندد و نشان مقر، مستقر، محل و مکان باشد: ارمستان و

لفظ "استان" در واژه‌گان آمیخته نشانه محل، ناحیه، نهر، کشور و مانند آنهاست. این پسوند برای ساختن نامهای مکان ترکستان، قهستان، طبرستان به کار می رود. (۷)

با در نظر داشت توضیحات فوق اطلاق نام افغانی بر تمام ساکنان این سرزمین که متشکل ازدها تیره و تبار مختلف هستند، پرسش برانگیز می نماید و همچنان از نگاه تاریخی دقیق و علمی نمی باشد.

با آنهم در صورت ضرورت و الزام بهتر است بجای افغانی همان واژه‌ی "افغانستانی" را بکار بریم تا هویت جامعه و سرزمین چندین تباری و نژادی فراموش نشود.

و همچنان بر سرواژه‌های دانشگاه، دانشکده، افغانستان و شماری دیگری از واژه‌هایی که در این نبشته آمده، با تفاهم همنا گردیم و از زوایای برتری جویی و فرهنگ ستیزی و زبان زدایی به نظرات و نگرشهای بیمارگونه فارسی ستیزانه دامن نزنیم و حتا برای

رشد تمامی زبان های افغانستان، فرهنگستانی از مجموعه ی دست اندرکاران و پژوهشگران و صاحب نظرانی داشته باشیم تا زمینه ی تفاهم و رشد تمامی زبان ها و فرهنگ های ملی ما مساعد شود. و بدینصورت به تشنج زبانی و فرهنگی پایان بخشیده باشیم و همچنان در رشد هر زبان در محدوده ی قواعد و ظرفیت زبان ها توجه کرده باشیم و از لجاجت، خیره سری و تمامیت خواهی دست بردار شویم و همچنان از تحمیل يك زبان بر زبان دیگر، دوری کرده باشیم و گلهای رنگارنگ گلستانی باشیم که زیبایی مان در همان تنوع مان باشد و یگانه گی مان در همان زیبایی مان و طراوت مان!

رویکرد ها:

- ۱- تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی، ص. ۶۹. تهران، سال ۱۳۶۲ خورشیدی
- ۲- نامه ی پارسی، پاییز سال ششم، شماره ی ۲، ص. ۸۷. تهران
- ۳- ساخت زبان فارسی، احمد ابو محبوب، ص. ۱۴۴ - ۱۴۲ - ۱۴۰، نشر میترا
- ۴- تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۲
- ۵- تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی
- ۶- افغانستان تاریخی محمد حسین یمین ص. ۴۵ - ۴۹، پشاور، پاکستان، ۱۳۸۰ خورشیدی
- ۷- فرهنگ و ندهای زبان فارسی، دکتر ضیا الدین حاجری ص. ۱۵۹، انتشارات آوای نور، تهران، ۱۳۷۷ خورشیدی

نقدی بر عوامل نابسامانی زبان در افغانستان

تجربه ی کشور های مدرن نشان داده که: ” وجود يك زبان ملی و همگانی و یا داشتن سیاست زبانی سالم در درون مرزهای يك کشور برای انجام کارکردهای اقتصادی، اداری، سیاسی، نظامی و آموزش دولت مدرن، بویژه در کشور هایی که دولت وظایف بسیار پیچیده ای به عهده دارد و عهده دار رشد و ” پیشرفت “ جامعه است، از جمله ی ضرورت هایی ناگزیر است. اگر چه هستند کشور هایی چند زبانه همچون سویس که گوناگونی زبان مانع وحدت شان به عنوان يك کشور نیست. البته این صورت از کشور در میان ملت هایی که در آنها جامعه ی مدنی در زیر سرپرستی دولت نیست، آسان تر می تواند دوام آورد. تا آنجا که ناگزیر دولت وظیفه ی رشد و توسعه دادن جامعه را به عهده دارد.“ (۱)

بی درنگ گفته می‌آییم که گزینش زبان ملی مشترک برای اروپاییان بسیار ساده بوده است در سنجش با ما. و دلایل آن نیز روشن است.

اروپاییان پیش از آنکه به گزینش زبان ملی بپردازند، به تناقص زبان دینی و ملی شان پایان دادند از یکسو، از سوی دیگر به فلسفه‌ی زبان آشنا بودند و به ساختارهایی به ویژه هرزبانی حرمت می‌گذاشتند و از ساختن زبان معجون مرکب دوری می‌کردند و زبان ستیزی آماج تلاش‌هایی دولتمردان شانرا نمی‌ساخت.

تجربه‌ی کشورهای اروپایی نشان می‌دهد، سوای عوامل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، فرهنگی و یکپارچه‌گی ملت در داربست دولت‌های ملی و اصلاحات مذهبی، این حضور پویا، زنده و چشمگیر برخی از زبان‌ها بوده که تا به مقام، زبان ملی دست یافته‌اند؛ از باب مثال:

”همین زبان ملی کشور فرانسه امروز، که روزگاری گویشی بوده بنام ایل - دو - فرانس، اما پس از آنکه توانست زبان‌های محلی را ”به حاشیه براند یا محدود و یا کمرنگ سازد، به زور دولت ناپلیونی نبود که به چنین مقامی دست یافت، بلکه این زبان پیش از آنکه زبان ملی کشور فرانسه شود، در مقام زبان ادبیات و فرهنگ مدرن، در مقام زبان دکارت، مونتنی، منتیسکیو، ولتر و دیگران جایگاه فرا دست خود را از نظر فرهنگی نسبت به زبانها و گویش‌های محلی و قومی تثبیت کرد. هم چنانکه زبان آلمانی پیش از آنکه سیاست ”خون و آهن“

بیسمارک آلمان واحد را پدید آورد؛ زبان کانت، لسینگ و هیگل، شلیر و گوته و نیچه بود.“ (۲)

اما در مورد ما این عوامل به گونه‌ی دیگر بوده؛ با وجود داشتن زبان میانجی بین الاقوامی با بار سترگی از ادب و فرهنگ، عرفان و فلسفه، ما به یک سیاست زبانی سالم نرسیده ایم. هنوز هم در مدار ناسازگاری زبانی دست و پا می‌زنیم.

برای دست‌یابی به عوامل این ناسازگاری و نابسامانی به پیشینه‌ی اسطوره‌ای و تاریخی مان و ریشه‌ها و سنگ بناهای این دشمنی‌ها و ناسازگاری‌ها بر می‌گردیم:

پیشینه‌ی اسطوره‌ای و سیمای زبانی ما

افغانستان را چه بازمانده همان دولت بخدی یا بلخ بدانیم و چه بخشی از قلمرو تمدنی و یا فرهنگی آریانا یا خراسان بزرگ؛ در هر صورت پیشینه‌ی آن به همان سلسله‌ی پادشاهان بلخ می‌رسد:

”پادشاه چند هزار ساله‌ی سامی بین‌النهرین از راه ایران امروزی به افغانستان تاخته و دولت پیشدادی یا پرادات‌های افغانستان را در پایتختش سقوط داده است و جمشید یا یما پادشاه بلخ تاج و تخت خود را از دست داد. تا شاه دیگر پیشدادی ”فریدون“ قیام کرد و در بین‌النهرین لشکر کشید و ضحاک را به کمک کاوه بکوفت.

از همین‌روست که شهنامه‌ها از سلسله‌ی دولت‌های قدیم افغانستان

بنام پیشدادی و کیانی و اسپه ها داستان های رزمی را بوجود آوردند. در هر حال، در طی همین دگرگونی اجتماعی بود که مردم همین ناحیه که امروز افغانستان نامیده می شود، از مرحله ی اساطیری و عناصر پرستی میتالوژی میگذرند و به دور مذهبی میرسند. پیامد این دگرگونی در هزاره ی نخست پیش از میلاد، در یکی از کهن ترین سروده ی جهان ”اوستا“ بازتاب یافته است.“ (۳)

به گفته هگل در کتاب فلسفه ی تاریخ: ”آریاییان و اقوام دیگر این قلمرو از جمله نخستین تبارهای تاریخی هستند که به تاریخ جهانی تعلق دارند. زیرا نخستین امپراطوری جهانی را برپا کردند.“ (۴)

اصل بنیادی تشکل امپراطوری، همزیستی اقوام گوناگون با آیین ها و زبان های گوناگون بود و مخرج مشترک این امپراطوری، اصل فرمانروایی شاه بزرگ ”کروش“ بود که این سرزمین بسیار پهناور را با مردان گوناگونش در زیر فرمانروایی قوم چیره پارسی قرار داده بود. در آن امپراطوری دین و زبان رسمی وجود نداشت.

تا اینکه با رسمی شدن دین زرتشتی و زبان پهلوی در دوره ی اشکانی زمینه ی امپراطوری یکدست ساسانی فراهم شد که در آن دولت نماینده و هوادار دین رسمی و زبان رسمی پهلوی فارسی بود.“

پس از سقوط هخامنشیان تا برپایی دولت صفاریان، گروه های زبان های شرقی میانه رواج می یابد، تا تهاجم تازیان. از تهاجم تازیان به بعد است که صورت های زبانی، گونه ی دیگر به خود می گیرد که

می توان آنها را به دو دسته ی ”شرقی میانه“ و گروه ”شرقی میانه غربی“ تقسیم کرد. در شمار گروه ”شرقی میانه شرقی“ می توان از زبان های سُغدی اشکانی و خوارزمی فارسی اشکانی نام بُرد و از شمار گروه شرقی میانه غربی می توان از ”فارسی پهلوی“ نام بُرد.

تهاجم تازیان یا سر آغاز سنگ بنای ناسازگاری زبانی ما:

با تهاجم تازیان سنگ بنای ناسازگاری زبانی، گذاشته می شود. به این مفهوم که با برافتادن دولت ساسانی و دین زرتشتی در منطقه که زبان رسمی دولت و دین رسمی بود، ناسازگاری های زبان شکل می گیرد.

و زبان دینی، عربی می شود و ما دچار دوگانه گی زبانی می شویم. در واقع از هر دو زبان به مفهوم واقعی آن دور می شویم و به زبانی که ملغمه ی از عربی و پارسی می باشد، برابر می شویم. از همین روست که در تقابل با زبان عربی بخش عمده یی از هنجار های زبانی خود را از دست می دهیم و واژه های عربی خانواده، خانواده وارد زبان ما می شود و دستگاه واژه سازی و گوارشی زبان را فلج می سازد.

از آن به بعد ما نه تنها واژه خبر را بکار می بریم بلکه صورت صرفی این واژه را با تمام قواعد عربی آن نیز بی تردید استعمال می کنیم. در حالیکه پیش از آن، رابطه متقابل و داد و ستد متقابل که همواره به سود هر دو زبان و فرهنگ بوده با زبان عربی داشتیم.

شواهد بر آنست که روابط میان آریایی ها و عربها از زمان منهدم

شدن دولت آشور به دست مادها و تسخیر سرزمین شان بدست مادها در قرن هفتم پیش از میلادی آغاز یافته بود.

هنگامیکه کوروش شاهنشاهی بزرگی را در بابل پایتخت کلدیه بنیان گذاشت و به زندگی خانواده های بزرگ عرب در تخت فرمانروایی خویش مشروعیّت و قانونیّت دادند، شروع می شود یعنی در عصر ساسانیان به ویژه پادشاهی خسرو اول تا ظهور و تجلی اسلام در سرزمین های فارس و خراسان بزرگ پی گرفته می شود.“ (۵)

ناگفته نباید گذاشت که ”زبان فارسی جزء از زبان عربی، مانند همه ی زبان هایی که با فرهنگ و تمدن جهانی رابطه دارند، از زبان های دیگر نیز وام گرفته است، چنانچه در زبان فارسی از روزگاران دیرینه، دهها و صدها واژه از رومی، هندی سریانی، یونانی و ترکی... آمده است.“ (۶) ”اما این داد و ستد بیشتر در محدوده ی نامها بوده بر همین مبنا معنای نامها را در جمله ها به قالب فارسی و یا قالب فعل و قید و صفت در می آورده اید و بر اساس ساختمان فارسی به آنها گونه های مختلف صرفی داده اید. چنانکه از ’شکر‘ این همه اسم و صفت و صفت و فعل مرکب ساخته ایم: شکر ریز، شکر بر، شکر خوار، شکر شکن، شکر خوردن، شکرین، شکر ساز، شکر سازی، شکر خیز، نیشکر... ولی مصدر شکر سازی را از زبان هندی نگرفته ایم.“ (۷)

”با این همه ی عناصر صرفی فارسی میانه و عناصر ساختمانی آن با اندک تغییرات در زبان فارسی دری و یا فارسی نو جذب میشود و

زبان فارسی ساختمان نوین مییابد. (۸) و ادبیات فارسی با اندیشه و بینش های اسطوره‌یی و اشرافی و حماسه اش و با استفاده از قالب‌هایی عربی زمینه شکوفایی و اعتدال خود را می‌یابد. اما، زبان علم و فلسفه، عقیم می‌ماند و همچنان دستگاه نوشتار همراه با قواعد دستگاه نگارش با تأثیرپذیری از رسم الخط عربی دچار اختلال می‌شود.

نقش امپراطوری‌ها در گسترش زبان فارسی:

با برپایی دولت‌های مستقل در خراسان و تشکل امپراطوری‌های در آسیا، دامنه‌ی زبان فارسی گسترده‌تر می‌شود و نقش اقوام و تبارهای آسیایی برجسته‌تر می‌نماید.

ورود استعمار، گرایشهای قبیلوی و تجزیه‌ی منطقه:

با تجزیه‌ی منطقه و از میان رفتن قلمرو تمدنی و فرهنگی خراسان زمین و فروپاشی امپراطوری‌های آسیایی و به میان آمدن دولت‌های فاقد هویت همراه با دست‌اندازی‌های استعمار، دامنه گسترده‌گی زبان فارسی محدود و محدودتر می‌شود و در کنار آن تشقت و تفرقه‌زبانی نیز گل‌می‌کند. و استعمار با استفاده از اوضاع در تبانی با نیروهای واپسگرای قبایلی آخرین ضربه خود را به پیکره کم‌رمق این زبان وارد می‌کند.

دولت‌های "قبایلی" معاصر افغانستان و مسئله زبان:

افغانستان همان‌گونه‌یی که موزه‌یی از تبارها و نژاد‌های مختلف

می باشد، موزه بی از زبان های مختلف نیز می باشد. در طول تاریخ، این زبانها در کنار هم زیست با همی داشته اند. اما در میان، زبان فارسی، زبان میانجی و زبان منطقه ای بوده است و همواره حیثیت زبان رسمی و منطقه بی را داشته است. تمام اقوام و ملیت ها از طریق همین زبان، خواندن و نوشتن را می آموختند و دفاتر و همه امور دولتی به زبان فارسی بود و هیچ گونه حساسیت و تعصب در برابر منطقه ای بودن و رسمی بودن زبان فارسی از سوی مردم وجود نداشت، بلکه این امیران و حکام بودند که به این تنش دامن می زدند و می زنند، خاستگاه این تنگ نظری همواره دربار امیران بوده است. حداقل تاریخ معاصر، به این اصل صحه گذاشته است. چنانکه از زمان شیر علی خان به بعد است که سیاست تفرقه زبانی در کشور و در منطقه سر از نو گرفته می شود.

به باور بسیاری از پژوهشگران، عاملان اصلی این گونه سیاست ها و ترفند ها انگلیسها می باشند که بر اساس منافع اقتصادی شان و اهداف فرهنگی و زبانی در پی ریزی این نوع سیاست ها بوده و می باشد و اما مجریان اصلی این گونه سیاست ها، حاکمان و امیران بوده اند.

چنانکه اسباب اولیه این سیاست ها در کشور ما در زمان عبدالرحمان خان مهیا می شود. وی زیر عنوان تألیف و تدوین لغات پشتو به این باور ها دامن میزند. در دوره ی امیر حبیب الله خان است که بعضی از کلمات زبان پشتو وارد امور و تعلیمات نظامی می شود که

ورود اینگونه واژه‌ها و زبانزد‌ها توسط محمود طرزی توجیه می‌شود. محمود طرزی به کاربرد این گونه واژه‌ها را نسبت به واژه‌های سره زبان فارسی پر حلاوت میداند.

در چنین فضا و هواست که زبان پشتو در سال ۱۳۱۶ خ. و به باوری ۱۳۱۸ به حیث زبان رسمی کشور اعلان می‌شود و تعلیم و آموزش برای دانشجویان مکاتب و کارمندان دولتی به زبان پشتو اجباری اعلان می‌شود. از این پس زبان پشتو به عنوان زبان ملی و رسمی در کنار زبان فارسی در افغانستان مطرح می‌گردد و در نظام اداری و آموزش کشور با پشتوانه اقتصادی و امتیازهای اجتماعی و سیاسی جایگزین می‌شود و جامعه یک زبانه افغانستان دچار دوگانه گی زبانی با توجه به مفهوم تضاد و تقابل ستیز آمیز زبانی می‌گردد. و این ساز ناسازگار به ناسازگاری زبانی در کشور پیش از پیش دامن می‌زند. از آن پس اندیشه هویت ملی و استقلال افغانستان به ارتباط زبان پشتو عنوان می‌شود.

رفته رفته تحمیل زبان پشتو بر زبان فارسی در محدوده ی واژه‌ها و اصطلاحات نظامی نمی‌ماند بلکه حتا در موارد دیگر به ساختار دستوری زبان صدمه وارد می‌کند از آن به بعد در رسانه‌های همگانی، با جملات و زبانزد‌هایی چون: ”اخبار باختر آژانس تقدیم می‌شود“ که معادل فارسی آن ”اخبار آژانس باختر تقدیم می‌شود“، زیاد برمی‌خوریم.

دولتمردان به این‌ها بسنده نکرده به وضع القاب و زیاندهای پشتو برای کارکنان لشکری و کشوری می‌پردازند.

به دنبال آن نشرات فارسی محدود و بسیاری از نامهای مناطق تاریخی افغانستان را نیز به پشتو برمی‌گردانند. به گونه‌ی مثال:

به جای سبزوار، شیندند؛ به جای شاه‌فلان، پشتون زرغون؛ به جای قره‌تپه، تورغندی؛ به جای چهلستون، غندان؛ به جای چهارباغ گلشن، شینکی ...

در فرجام جای انجمن ادبی را ”پشتو تولنه“ می‌گیرد. (۹) و مامورین دولتی به اجبار به این کورس‌ها گسیل می‌شوند. که نتایج این گونه سیاستها از يك سو به تشنج زبانی می‌انجامد و از سوی دیگر آب به آسیاب استعمار می‌ریزد.

چند پیشنهاد و پایان سخن:

این سخن را بایستی جدی گرفت که گفته‌اند: ”توجه به فلسفه زبان نتیجه منطقی سخن فلسفی امروز است. چرا که فیلسوفان نخست به جهان اندیشیدند، پس به شیوه‌ای که جهان دانسته می‌شود و سرانجام به ابزاری که از آن، دانش از جهان را ممکن می‌کند. این گذر راه طبیعی و منطقی فلسفه از میتافزیک به شناخت‌شناسی و سپس فلسفه زبان است.

از آغاز سده‌ی نهم به این سو، فیلسوفان به گونه‌ی روزافزون

وقت و توجه خود را بر زبان متمرکز کردند تا آنجا که بسیاری از آیین های میتافزیک و شناخت شناسی که با افزار فلسفه ی زبان دوباره به میان آمدند.

”هر در“ بحث اندریاب زبان را در جستارهای ”تاریخ انسانی“ جای داد؛ گروه زبان شناسی تاریخی و واژه گان شناسی را با نقد به میتافزیک به هم آمیخت؛ فرگه با ابزار تازه ای که از پژوهش در منطق و ریاضیات بدست آورده بود، به زبان اندیشد... هیدگر به مناسبت زبان و هستی دقت کرد و نظریه ای را در باره ”زبان شاعران“ پرداخت که راهگشای هر منوتیک مدرن شد.

حتا... دانش و سخن علمی به ویژه در دهه اخیر متوجه زبان شده است. لیوتار در کتاب موقعیت پسا مدرن شرح داده است که آوا شناسی، زبان شناسی و معنا شناسی در علوم فزیک و طبیعی کاربرد یافته اند و مسایل تازه ای در ارتباط شناسی و سیبرنیتیک مطرح شده اند.“ (۱۰)

نیاز به آفریدن زبان ویژه ای در انفورماتیک احساس می شود. بر اساس این موقعیت و جاذبه به زبان در فرهنگ و تمدن امروز است که بایستی بیشتر از دیروز بر زبان توجه داشته باشیم.

و اما در مورد زبان رسمی و اداری:

زبان های رسمی و اداری ما بایستی به سطحی از ارتقا دست بیابد که بتواند از یکسو بازتابنده ی هویت تاریخی و فرهنگی ما باشد و از

سوی دیگر جوابگویی نیازهای علمی و فنی امروزین ما که این خود مکمل و مُمد توجه به زبانهای محلی نیز می باشد.

دولت مرکزی وظیفه دارد که در راه رشد و تکامل زبانها محلی سهم علمی و عملی بگیرد.

خلاصه: برای دستیابی به زبانی که پاسخ گوی نیاز زبان و زمان ما باشد، داشتن سیاست زبانی سالم و حمایت دولت و انگیزه های مردمی لازم و ملزوم یکدیگرند.

بادریغ باید گفت:

اگر از انگیزه های مردمی در این راستا برخوردار هستیم، اما از حمایت دولت و سیاست هایی سالم زبانی فرسنگها فاصله داریم! می ماند چشم امید ما به سوی نویسنده گان، شاعران، پژوهشگران و زبانشناسان و رسالت و مسولیت زبانی و فرهنگی شان!

رویکرد ها:

- ۱- ما و مدرنیته داریوش آشوری ص. ۱۹۱، موسسه ی فرهنگی صراط، سال ۱۳۷۷، تهران
- ۲- ما و مدرنیته داریوش آشوری ص. ۱۹۲، موسسه ی فرهنگی صراط، سال ۱۳۷۷، تهران
- ۳- افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، ص. ۳۵، چاپ جمهوری اسلامی ایران، تهران
- ۴- ما و مدرنیته، داریوش آشوری، ص. ۱۸۴ - ۱۸۳، موسسه ی فرهنگی صراط، سال ۱۳۷۷، تهران
- ۵- کلك، نبشته ی یاسین فرخاری، شماره ی ۱۰۷، مهرا بان، سال ۱۳۷۸، ص. ۲۲، ۲۳، ن، تهران
- ۶- باز اندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، ص. ۱۱۱، نشر مرکز، تهران
- ۷- باز اندیشی زبان، داریوش آشوری
- ۸- رفتار شناسی زبان، رحیم ذوالنور، ص. ۳۶، انتشارات زوار، ۱۳۷۳، جمهوری اسلامی ایران
- ۹- سخنی اندر شرح دردهای خراسانیان، نوشته ی سید سلطان شاه همام، ص. ۷، پشاور، پاکستان
- ۱۰- ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، چاپ پنجم ص. ۱۱، چاپ مرکز

جستاری پیرامون فارسی دری و توانایی علمی و پژوهشی آن

جستاری پیرامون زبان فارسی دری، چکیده‌ی از یادداشتها و برداشتهایم می باشد، در باره‌ی توانایی بالقوه‌ی زبان فارسی دری از یکسو و کاستیها و ناهنجاریهای آن از سوی دیگر. ناگفته نباید گذاشت، پیوسته با این جستار به کژتابیهای الفبای فارسی نیز پرداخته شده است.

در دیباچه‌ی این کنکاش چند نکته‌ی را در همین راستا از فرزانه‌ی باختر زمین (انگلس) یاد آور می شوم، تا سرخطی شود برای گشایش این نوشتار و روزنه‌ی شود برای خواننده‌ی این جستار: "اکنون بر آنم که از این چند هفته به نیکی بهره‌جسته، به فراگیری زبان فارسی بپردازم. از دیدگاه زبان‌سنجی می توان گفت: زبان فارسی بسیار ساده و آسان است، اگر نشانه‌های نوشتاری (الفبایش) این چنین نارسا نبود که پنج شش حرف آن درست مانند پنج شش نشانه "حرف" دیگراند. و آوای آن نوشته نمی شوند. همه‌ی دستور آن را در زمانی چهل و هشت ساعته فرا میگیرفتم. جای بسی افسوس است که وایتلینک نمی تواند فارسی بخواند، وگرنه می توانست زبان جهانی تیار و آماده و خواسته خویش را بیابد." (۱)

چکیده ی گفته های ”انگلس“ را چنین می توان فشرده و دسته بندی کرد:

۱- زبان فارسی دری، زبانی است ساده و بالقوه توانا.
۲- بدبختانه نشانه های نوشتاری (الفبا) آن پراز کاستیها و ناهنجاریهاست. ساده گی این زبان از آنجا برمیخیزد که پیچیده گی زبانهای نخستین را پشت سر گذاشته و ساختمان و سامانه زبانها امروزمین را به خود گرفته است. سوای گفته ی فوق از دسته ی ویژه گیهای این زبان یکی اینست که مانند زبان پارسی باستان و پارسی اوستایی تنبیه ندارد، نشانه های مادینه ”مؤنث“ و نرینه ”مذکر“ ندارد. نام درین زبان مانند عربی گردان نمی شود و حالت های فاعلی و مفعولی بخود نمی گیرد. و هستند کسانی که در پی دریافت حالت های فاعلی و مفعولی در این زبان سرگردان می باشند.

هنجار های این زبان که از ویژه گیهای آن برخاسته است. بسیار ساده و آسان است؛ اما زمانی که بر این هنجار ها، قواعد زبانهای عربی، انگلیسی و پشتو تحمیل میشود، حالت ”آش در هم جوش“ را می سازد که فهم آدمی از دریافت آن ناتوان میشود.

میدانیم که زبان فارسی جز از زبان عربی ... از زبانهای دیگر واژه هایی را نیز وام گرفته است، چنانکه در زبان فارسی از روزگاران دیرینه دهها و صدها واژه از آرامی و هندی و سریانی و یونانی و ترکی و در این اواخر فرانسوی، روسی و انگلیسی وارد شده است.

اما اگر دقیق شویم، می بینیم که عمده این واژه ها از مقوله ی اسم هستند، یعنی کمابیش واژه های بوده اند برای نامیدن... اما کمتر موردی است که ما فعل، قید، صفت و حرف را نیز از زبانی دیگر گرفته باشیم، بلکه کم و بیش این نامها را در جمله ها به قالب فارسی و با قالب فعل و قید و صفت فارسی بکار می بریم، چنانکه از شکر این همه اسم و صفت و فعل مرکب ساخته ایم: شکرریز، شکربار، شکرخوار، شکرشکن، شکر خوردن، شکرین، شکرساز، نیشکر... ولی مصدر شکر سازی را از هندی و الماس تراشی را از یونانی نگرفته ایم، اما در مورد واژه های عربی که قبیله ای به زبان فارس کوچ کرده اند، وضع عکس اینست یعنی یکباره صدی، صادر، مصادره، تصویر، صدارت، صدق و صادق، مُصَدِّق، مُصَدِّق، صداقت، تصدیق، صدیق... با هم آمده اند و با تمامی ویژه گیهای صرفی خود.“ (۲)

”اگر بپذیریم که زبان انبوهی از تکواژه ها نیست بلکه جمله ها و ساختمان نحوی زبان است که یکایک واژه ها را معنا دار میکند، درمی یابیم که مسأله، مسأله ی ریشه ی یکایک واژه ها و اینکه از کجا آمده اند، نیست؛ (که این موضوع هم در جایش مفید است) چنانکه اهل زبان نیز بدون توجه به خاستگاه اصلی واژه ها آنها را بکار می برند. اما، در عین حال، هر زبانی طبیعتی دارد و مزاجی و دستگاه گوارشی که واژه های بیگانه بنابه طبع و پذیرندگی آن دستگاه وارد آن می شوند، و اگر معده ای را از همه گونه چیزهای بد گوار و ناگوار بینباریم، حاصل جز باد شکم و شکم دردی نخواهد بود. چنانکه زبان

نثر فارسی سده هاست که گرفتار سوء هاضمه است.“ (۳)

گفتیم که هنجارهای که برخاسته از زبان فارسی است، بسیار ساده و آسان آموز است. بطور نمونه: در زبان فارسی دری ما بیش از دو هنجار برای جمع بستن واژه ها نداریم. حتی در زبان گفتار میتوان گفت ما يك قاعده برای جمع داریم، ”ها“. و بسیاری از ما واژه ها را تنها با ”ها“ جمع می بندیم؛ از باب مثال: درخت، درختان (درختها)؛ دختر، دختران (دخترها)....

در حالیکه در زبان عربی کم و بیش با سه هنجار برای جمع بست نامها برابر می شویم. جمع در تازی به بیش از دو کس بر میگردد، و آن دو گونه است. ”سالم و مُکَسَّر؛ سالم بر آن گونه جمع گویند که ساختمان پایه ای آن دست نخورده باقی می ماند، و مُکَسَّر بر آنگونه جمع در تازی گویند که بناء یگانه (مفرد) در آن شکسته میشود. و جمع سالم را صحیح نیز می گویند.

جمع صحیح مذکر یا مذكر سالم: روش ساختن این گونه جمع چنان است که در پایان واژه مفرد (واو و نون یا یا و نون) بیفزایند. و پایان واژه پیش از واو مضموم (پیش دار) و پیش از یا مکسور (زیر دار) است، و نون جمع زبر دارمی باشد؛ مانند: روحانیون (جمع روحانی)، مادیون (جمع مادی)، مسلمین (جمع مسلم)، متحدین (جمع متحد)....

جمع مونث سالم: روش ساختن این گونه جمع چنان است که الف و تا کشیده در آخر واژه می آورند. و اگر در آخر واژه تا باشد، حذف

گردد. و این جمع برای مؤنث (مادینه) میاید؛ مانند: کلمات (جمع کلمه)، ثمرات (جمع ثمره)

جمع مُکَسَّر: این گونه جمع با دگر گونی واژه مفرد ساخته میشود و دگر گونی یا در حرکت است با هماهنگی در عدد حروف، یا در حرکت و حروف هر دو است. “(۴) مثال: مدرسه (مدارس)، فکر (افکار)....

در زبانهای اروپایی قواعد جمع بستن همچنان چشمگیر است، به ویژه در زبان آلمانی که یکی از زبانهای اروپایی است، میتوان ده ها قاعده را برای جمع بستن واژه ها نشانی کرد. که موارد ناهنجاری های آن همچنان بسیار زیاد است.

اگر با گفته های آمده در باره ی ساده بودن زبان فارسی دری بسنده کنیم، به دومین موضوع این جستار که ”توانایی زبان فارسی“ است، میرسیم:

”زبان فارسی دری یکی از عمده ترین زبانهای هندو آریایی است و یکی از پر مایه ترین، شیوا ترین و خوش آهنگ ترین زبان جهانی است.“ (۵)

چندی پیش دسته ای از فارسی زبانان هند، زبان فارسی را به حیث یکی از مهم ترین و زیباترین زبان جهانی پیشنهاد کردند. با اختلاف بسیار کم بیشتر از چند صد میلیون مردم با این زبان سخن می گویند و این زبان در جدولهای زبانهای زنده و پیشگام دنیا هنوز که هنوز است، در دسته ای نخستین قرار دارد.

”از شگفتیهای روزگار یکی آنست که علی الرغم فراز و نشیب های بسیار در مدت بیشتر از هزار سال این زبان توانسته از طوفانهای مرگبار رهایی یافته و همچنان راه رشد خود را در پیش بگیرد.“ ولی روشن است که زبان فارسی تنها و تنها راه رشد و دگرگونی را نه پیموده است، بلکه در برهه های از زمان، دچار ایستایی و نابسامانیهایی نیز گردیده است، آن هم در اثر یورشهای تبارهای بیابانگرد بود که به زنجیره ی تکاملی زبان زیان وارد شده و این زیان وارده در داربست زبان محدود نماند، به مجموعه ی ارزشهای فرهنگی ما تأثیر ناگوار گذاشته است.“ (۶)

و اما امروز که فتنه های استعماری جهانخواران به استعمار فرهنگی و تهاجم نظامی شکل دیگری بخشیده، نه تنها قلمروی فرهنگی این زبان هنوز هم از تهاجم قبایل بیابانگرد بدور نمانده است، بلکه خاستگاه این زبان و فرهنگ به سنگر و پایگاه دشمنان فرهنگ ما جا خالی کرده است.

از همینروست که ما شاهد رکود زبان فارسی دری در سرزمین خویش می باشیم. بی توجهی گویندگان این زبان از یکسو و دشمنی های رنگارنگ همراه بانظریه پردازی های نادرست از سوی دیگر؛ سیمای این زبان را در دیدگاه دوستان و دشمنان تیره و تار ساخته است.

در چنین فضای آشفته است که برخی از ما، زبان فارسی را زبان

عقیم و نازا می پنداریم و جا میزنیم و کمبود واژه های علمی و فنی را گواه ادعای خویش می انگاریم. در رد این گفته های بی اساس و زهر آگین باید افزود:

برای اینکه بتوان در يك زبانی به آسانی واژه هایی در برابر واژه های بیشمار علمی پیدا کرد، باید امکان وجود يك چنین اصلی علمی در آن زبان باشد. می خواهیم نشان دهیم که چنین اصلی در زبان فارسی وجود دارد و از این جهت زبان فارسی زبانی است توانا و شمار بیشماری از واژه های ساخته شده علمی و فنی در این سالها در زبان فارسی خود گواه گفته ماست که این زبان توانایی ایجاد برابرهای علمی و پژوهشی زبانهای فرنگی را دارد.

در همین راستا برای اثبات نظر خود، از دو نوع زبان که در اروپا و خاور نزدیک وجود دارد، صحبت می کنیم که عبارتند از زبانهای هندو اروپایی (Indo-European) و زبانهای سامی (Semitic).

”زبانهای فارسی از خانواده ی زبانهای هندو اروپایی است. در زبانهای سامی واژه ها بر اصل ریشه های سه حرفی یا چهار حرفی قرار دارند که به نام ثلاثی و رباعی گفته میشوند و اشتقاق واژه ها مختلف بر اساس تغییر شکلی است که به این ریشه ها داده می شود و به نام ابواب (باب ها) خوانده میشود. پس شمار واژه هایی که ممکن است در این زبانها وجود داشته باشد، نسبت مستقیم دارد به شمار ریشه های ثلاثی و رباعی. پس باید بسنجیم که حد اکثر شمار ریشه

های ثلاثی چقدر است:

بر اساس محاسبه ی دانشمندان فرهیخته ی ایران زمین، ”حسابی“، زبان عربی با داشتن (۲۵۰۰۰) ریشه واژه ی ثلاثی و رباعی توانایی بیشتر از دو میلیون واژه را ندارد. اکنون اگر تعداد کلمات لازم از آن دو میلیون بگذرد، دیگر در ساختمان این زبان راهی برای ادای يك معنی نوین وجود ندارد، مگر اینکه معنی تازه را با يك جمله ای ادا کنند. به این علت است که در فرهنگ ها لغت از يك زبان اروپایی به زبان عربی می بینیم که عده زیادی کلمه ها به وسیله ی يك جمله بیان شده است نه به وسیله يك کلمه، مثلاً کلمه ی (confrontation) که در فارسی آن را می شود به ”رو به روی“ ادا کرد. در واژه نامه های فرانسوی و انگلیسی به عربی چنین ترجمه شده است: جعل الشهود و جاها و المقابله بین اقوالهم و کلمه (Permeability) که میتوان آن را در فارسی با کلمه (تراوایی) بیان کرد. در فرهنگهای عربی چنین ترجمه شده است: ”امکان قابلیت الترشح“

اشکال دیگر در این نوع زبانها این است که چون تعداد کلمه ها کمتر از معانی مورد لزوم است و باید تعداد زیادتر معانی میان تعداد کمتر کلمه ها تقسیم شود، پس به هر کلمه ای چند معنی تحمیل می شود. در صورتی که شرط اصلی يك زبان علمی این است که هر کلمه دلالت فقط به يك معنی بکند تا هیچ گونه ابهامی در فهمیدن مطلب علمی باقی نماند. به همین سان موارد دیگر...“ (۷)

برعکس، زبان های هندو اروپایی که زبان فارسی یکی از این زبان هاست، دارای شمار کمی ریشه واژه در حدود (۱۵۰۰) عدد می باشند و دارای تقریباً (۲۵۰) پیشوند (Prefix) و در حدود (۶۰۰) پسوند (Suffix) هستند که با اضافه کردن آنها به اصل ریشه می توان واژه های دیگر ساخت. مثلاً از ریشه ی ”رو“ میتوان واژه های ”پیشرو“ و ”پیشرفت“ را با پیشوند ”پیش“ و واژه های ”روند“ و ”روال“ و ”رفتار“ و ”روش“ را با پسوند های ”اند، و ”ال“ و ”آر“ و ”وش“ ساخت. در آن مثال ملاحظه میکنیم که ریشه ی ”رو“ به دو شکل آمده است. یکی ”رو“ و دیگری ”رف“ با فرض اینکه از این تغییر شکل ریشه ها صرف نظر کنیم و تعداد ریشه ها را همان (۱۵۰۰) بگیریم، ترکیب آنها با (۲۵۰) پیشوند، تعداد $۲۵۰ \times ۱۵۰۰ = ۳۷۵۰۰۰$ واژه بدست می دهد.

اینک هر کدام از واژهایی را که به این ترتیب بدست آمده است، میتوان با یک پسوند ترکیب کرد. مثلاً از واژه ”خود گذشته“ که از پیشوند ”خود“ و ریشه ی ”گذشت“ درست شده است، میتوان واژه ی ”خود گذشتگی“ را با افزودن پسوند ”گی“ بدست آورد. واژه ”پیشگفتار“ را از پیشوند ”پیش“ و ریشه ی ”گفت“ و پسوند ”آر“ بدست آورد.

هرگاه (۳۷۵۰۰۰) واژه ای که از ترکیب ۱۵۰۰ ریشه با ۲۵۰ پیشوند بدست آمده است با ۶۰۰ پسوند ترکیب کنیم، تعداد واژه های که بدست می آیند می شود:

$$۳۷۵۰۰۰ \times ۶۰۰ = ۲۲۵۰۰۰۰۰۰$$

باید واژه‌هایی را نیز که از ترکیب ریشه‌ها با پسوند‌های تنها بدست می‌آیند، حساب کرد که میشود: $۱۵۰ \times ۶۰۰ = ۹۰۰۰۰۰$

پس جمع واژه‌های که فقط از ترکیب ریشه‌ها با پسوند‌های تنها بدست می‌آید، میشود:

$$۲۲۶۲۷۵۰۰ = ۹۰۰۰۰۰ + ۱۵۰ \times ۶۰۰$$

یعنی کم و بیش ۲۲۶ میلیون واژه.

در این محاسبه فقط ترکیب ریشه‌ها را با پیشوند‌ها و پسوند‌ها در نظر گرفتیم، آن‌هم فقط با یکی از تلفظ‌های بر ریشه. ولی ترکیب‌های دیگری نیز است مثل ترکیب اسم با فعل مانند "پیاده رو" و اسم با اسم مانند "خرد پیشه" و اسم با صفت مانند "روشن دل" و فعل با صفت مانند "خوش خرام" و فعل با فعل مانند "گفتگو" و ترکیب‌های بسیار دیگر در نظر گرفته نشده و اگر همه‌ی ترکیب‌های ممکن را در زبان‌های هندو اروپایی به ویژه زبان پارسی دری بخواهیم به شمار بیاوریم، تعداد واژه‌های که ممکن است وجود داشته باشد، مرز معینی ندارد. نکته‌ی قابل توجه اینست که برای فهمیدن این میلیون‌ها واژه فقط نیاز به فراگرفتن ۱۵۰۰ ریشه و ۸۵۰ پیشوند و پسوند داریم.

در صورتیکه دیدیم که در یک زبان سامی برای فهمیدن دو میلیون واژه باید دست کم از کم ۲۵۰۰۰ ریشه واژه را از برداشت، قواعد پیچیده‌ی صرف افعال و اشتقاق را نیز فراگرفت و در ذهن نگاه

داشت. “ (۸)

در این بخش از جستار بایستی بیافزاییم که ”زبان فارسی تا نیم سده پیش دو پایه بیشتر نداشت، یکی علوم مقدماتی زبان عرب، دیگر تتبعات و مطالعات در متن زبان فارسی و فرا گرفتن قواعد ناقص زبان و تاریخ لغت. “ (۹) در حالیکه مکمل توانایی این زبان یعنی (از قوه به فعل در آوردن آن)، تنظیم دستگاه های آوایی، دستوری، واژه گانی و نوشتاری آن، بر مبنای هنجار های خودی اش میباشد. بادر نظر داشت مجموعه بی از ظرفیت این زبان به اضافه ی گونه های مختلف آن.

در نتیجه می توان نوشت: راه علمی و منطقی، تأمین رشد شتابناک و درست این زبان همان مبارزه علیه هرج و مرج موجود آن میباشد.

تعیین قوانین رشد و توجه به ساختار بویژه این زبان، آماج این مبارزه را می سازد که موارد سه گانه را در بر میگیرد:

۱- چارچوب و داربست آوایی این زبان باید مشخص شود، هم در زمانی و هم همزمانی با در نظر داشت گونه های مختلف جغرافیایی و کاربرد آن.

۲- داربست دستگاه و سامانه واژه گانی آن بایستی روشن شود، همراه با زبانزدها و ترکیبهای واژه گانی آن.

۳- ساختار دستوری آن نظم و سامان یابد و به جای هنجار دستور زبان فارسی نباید ملغمه ای از قواعد عربی، انگلیسی و پشتو را

عوضی بگیریم.

”زبان فارسی، زبانی است که یکسر آن را بلعمی و بیهقی و غزالی و قابوس میکشند و سردیگرش را و صاف الحضره و میرزا مهدی خان منشی، همان کوششی را که گروه نخست در برکشیدن این زبان کرده اند، گروه دوم در زیون کردن آن کرده اند. آنچه را که (سواد) با این زبان کرده نباید کم گرفت. از زمانی که (با سواد) بودن با عربی بافی یکی شد، جست و جویی دراز و پایان ناپذیر برای یافتن واژه های عربی و عبارتهای عربی وار و نشانندن آنها بجای هر کلمه و هر جمله ای که نشان فارسی یعنی (بی سوادی) داشت، آغاز شد که سرانجام از بین زبان پوسته ای پوک و آفت زده بر جای گذاشت.“ (۱۰)

اگر به رگه های رشد یابنده این زبان در درازنای تاریخ توجه داشته باشیم، به غنای واژه گانی این زبان نیز دست می یابیم. برای نمونه به برخی از این واژه ها و ترکیبها در پایین اشاره میشود، که توسط بزرگانی و فرهیخته گانی همچون بیرونی، ابن سینا، غزالی، ناصر خسرو گزیده و ساخته شده است:

<u>واژه عربی (تازی)</u>	<u>برابر فارسی</u>	<u>از کیست</u>
ملاحظه	نگرش	بیرونی (التفهیم)
عالم جسمانی	جهان تنومند	ابن سینا (دانشنامه)
اجازه	روابود	ابن سینا (ترجمه اشارات)
بطئی	درنگ ناک	ابن سینا (ترجمه اشارات)
مساوی	سریسر	ابن سینا (رگ شناسی)

وضع	نهاد	ابن سینا (دانشنامه)
ادراك	اندریافت	ابن سینا (دانشنامه)
متحرك و ساكن	جنبنده و آرمیده	ابن سینا (دانشنامه)
قوه حرکت	نیروی جنبانی	ابن سینا (دانشنامه)
مرئی	دبیداری	ابن سینا (دانشنامه)
قوه حافظه	نیروی یادداشت	ابن سینا (دانشنامه)
طرح	افگندن	ابن سینا (دانشنامه)
متفکر	اندیشگر	ابن سینا (دانشنامه)“ (۱۱)

این نمونه ها خود گواه قدرتی اند برای معادل سازی در زبان فارسی دری و اگر همه، این سنت ایجاد معادلهای را دنبال میکردند، کار در آمیخته گی زبان ما به این جا نمی کشید.

در پایان این بخش به پاسخ این پرسش می پردازیم و به نخستین فصل این جستار پایان می بخشیم: آیا زبان فارسی دری می تواند پاسخ گوی نیاز زبانی ما و زمانه ی ما باشد؟

به نظر من آری، چرا نه. اگر کاستیها و ناهنجاری های آن را برچینیم و دستگاه واژه گانی آن را فعال بسازیم.

به ویژه زبانی که از یکسو بیانگر روحیه ی ملی، هویت فرهنگی و تاریخی ماست و از سوی دیگر بازتاب دهنده ی مجموعه ی ارزشهای انسانی ما. زبانی که نه تنها سازنده ماندگارترین سروده ها و شهکار های ادبی ماست بلکه زبان گفتگوی ماست و می تواند زبان علمی و

فنی ما نیز باشد.

این زبان در عین تمثیل هویت فرهنگی ما، بازگوی بینش و نگرش انسانی و جهانی ماست. دادگرانه نخواهد بود از کنار آن بی تفاوت و غیر مسئولانه بگذریم.

رویکردها

- ۱- خط آینده، مسعود خیام، انتشارات نگاه، چاپ اول ۱۳۷۳، ص. ۱. تهران
- ۲- بازاندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، ص. ۱۱۱. تهران
- ۳- بازاندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، ص. ۱۱۲.
- ۴- علوم العربیه، سید هاشم حسینی تهرانی، جلد اول، علم صرف ص. ۴۱۶ و ۴۱۷. انتشارات مفید، مشهد
- ۵- زبان پارسی و راههای تکامل آتی آن، احسان طبری، ص. ۱.
- ۶- فرهنگ پارسی و ریشه یابی واژه گان، مصطفی پاشنگ، ص. ۷. انتشارات محور، سال ۱۳۷۷، تهران
- ۷- فرهنگ پارسی و ریشه یابی واژه گان، مصطفی پاشنگ، ص. ۱۱، ۱۲، ۱۳.
- ۸- سبک شناسی بهار، از مقدمه ی مصنف محمد تقی بهار، جلد اول، ص. ۱۵، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵
- ۹- بازاندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، نشر مرکز، تهران
- ۱۰- زبان پارسی و راههای تکامل آتی آن. احسان طبری، ص. ۹۱.

کژتایی ها و ناهنجاری های نگارشی

پیش از آنکه بر ناهنجاری های نوشتار زبان پارسی انگشت بگذاریم، بایستی گفته باشیم که ”هنجار“ در نگارش از نظر ما چه می باشد و ویژگیهای قاعده مند نگارش زبان پارسی کدام ها اند:

”هنجار در نوشتار عبارت است از هماهنگی نسبی نشانه های نوشتار با آوا های گفتار. نسبی از آن گفتم که ”اگر بخواهیم خطی داشته باشیم که صوت های گفتار را تمامی ثبت کند، چنانکه خواننده از روی علامتهای خط، درست به صورت ملفوظ کلمات پی ببرد، علامتهای آن به اندازه بی فراوان میشود که آموختن و بکار بردن خط را بسیار دشوار میکند“.

اصولی که ادیبان در گذشته در گفتگوهای خویش به آنها تکیه میکردند، از این قرار بود:

۱- شیوه ی متداول کاتبان قدیم یعنی سنت دیرین خط فارسی

۲- آسان خواندن و پرهیز از اشتباهات

۳- زیبایی ترکیب کلمات

۴- اتکا به قواعد منطقی دستور زبان فارسی

۵- پیروی از شیوه ی خط عربی در موارد مشترک میان دو زبان فارسی و عربی“ (۱)

اصولی که در بالا آمده، به جز از دو مورد آن (۲ و ۴) موارد دیگر آن جنبه ی عمومی و همگانی ندارد. چرا که اصل یکم، تکامل ساختاری و نوشتاری زبان فارسی را در نظر ندارد. در مورد اصل پنجم باید گفت پیروی از شیوه ی خط عربی هم اصلی نیست که در همه ی موارد قابل مراعات باشد، با آنکه خط فارسی و عربی یکی است و بسیاری از لغات درین دو زبان مشترک اند.

از حیث ساختار زبان میان عربی و فارسی، آنقدر تفاوت و اختلاف وجود دارد که هرگز نمیتوان قاعده های نوشتاری یکی را در دیگری نیز درست دانست.

نکاتی را که امروز زبان شناسان و ادیبان منحصیث هنجار نوشتاری زبان بر آن تکیه میکنند، به ترتیب زیر میتوان برشمرد:

”- ساختمان دستوری و آوا شناسی زبان

- آسانی آموزش و خوانش

- آسان سازی نوشتن و پرهیز از نگاشتن صورتهای ناهنجار و اژه ها

- هماهنگی بین صورتهای نوشتاری و گفتاری

- زبان شناسی معاصر

- دستیابی به معیار های عام و کاهش موارد خاص املائی.“ (۲)

ویژگیهای زبان پارسی دری:

”چون زبان پارسی دری بیشتر متمایل به جنبه التصاقی (پیوندی) و سپس انفصالی (گسستگی) است، جنبه ی تلفیقی (ترکیبی) نیز در آن گاهی وجود دارد. اما غالباً از عربی وارد شده است. زبان پیوندی زبانهایی هستند که واژه های آن اغلب از پیوند تکواژه ها تشکیل میشوند و میتوان تکواژه ها را بدون دشواری از هم مجزا کرد، مانند“ (۳):

آدم-ها

زن-ها“ (۳)

با استفاده از این ویژگی زبان فارسی، میتوان فرهنگ نوشتاری این زبان را سامان و هنجار داد، یعنی در نگارش بسیاری از واژه های ترکیبی، جدا نویسی واژه های آمیخته ای را پیشنهاد کرد.

با پیشکش نکات بالایی منحیث سنگ محک فرهنگ نوشتاری فارسی، اینک با هنجاری های نگارش زبان پارسی می پردازیم:

در پیشگفتار کتاب گرانمایه و پرارزش ”ابولحسن نجفی“ به نام ”غلط ننویسیم“ چنین میخوانیم:

”سخن گفتن به فارسی برای کسانی که این زبان را از کودکی آموخته اند، ظاهراً کار آسانی است، ما به همان سادگی که نفس میکشیم با دیگران نیز سخن میگوییم؛ اما نوشتن به فارسی به این

آسانی نیست. هنگامیکه قلم بدست میگیریم تا چیزی بنویسیم، حتی اگر يك نامه ی کوتاه باشد، غالباً درنگ می کنیم و با خود میگوییم: آیا ”آذوقه“ درست است یا ”آزوقه“، ”چمدان“ یا ”جامه دان“، ”بوالهوس“ یا ”بلهوس“ (۴)

این يك روی سکه است، در روی دیگرش دهها نابسامانی دیگر پیدا و پنهان است. از نشانه گذاری گرفته تا کاستی های آوایی و نه نوشتن صدای کوتاه و تاگزینش واژه ها و کاربرد آن که آیا شوریدگی نوشت یا اضطراب، اندیشه نوشت یا تأمل، آرزومندی نوشت یا تمنی، آهستگی نوشت یا تانی، استواری نوشت یا ثقه، خانگیان نوشت یا اهل بیت، مرگ یا وفات، شتاب کردن نوشت یا تعجیل، خویشاوندان نوشت یا اقارب، بردباری نوشت یا تحمل، خو نوشت یا سیرت، پارسایی نوشت یا عفاف، معلوم نوشت یا دانسته، ”استعمال دخانیات اکیداً ممنوع“ یا ”خواهش میکنیم سگرت نکشید“ یا ”دود نکنید“.

این همه نابسامانی و آشفتگی در مورد تمامی زبانهایی صدق میکند که کمتر به آنها توجه شده است. در حالیکه ”در ممالک مترقی، فرهنگ نوشتاری فراگیر شده است. حتی برای کسانی که دوره ی دبستانی را گذرانده باشند، نوشتن امر عادی است. راحت نامه مینویسند و نمونه هایی دیده ام که در نامه ابتکارهایی هم دارند و با عبارت های قالبی شروع و ختم نمی کنند، نوشتن را در دبستان فرا گرفته اند و مواد خواندنی که در دسترس آنان میباشد، متنوع و فراوان و عموماً از نظر زبانی سالم است و طبعاً، همچنان که کودک با شنیدن، سخن گفتن یاد

میگیرد، آنان با خواندن و نوشتن می آموزند.“ (۵)

برعکس همه ی کسانی که به خط فارسی مینویسند و می خوانند، با مسایل و کم و کاستی های آن آشنایند و صاحب نظران خط و زبان نیز در چند دهه ی پسین در باره ی کم و کاستیهای ساختاری این زبان خط بسیار نوشته اند و یا در مورد اصلاح آن یا برگزیدن خط دیگری بجای آن، بر بنیاد لاتین یا اوستایی و جز آنها، پیشنهاد های گوناگونی کرده اند؛ بر روی هم مهمترین ایرادی که بر خط فارسی گرفته اند، آنست که بر خلاف خط هایی که اصل یونانی و لاتین دارند، از يك نظام منطقی ساختاری پیروی نمیکند؛ همسانی شکلها، فراوانی نقطه ها، سر هم نویسی ها (پیوست نویسیها) و جدا نویسی هایی که اساس منطقی ندارد و نیز فراوانی حروف همصدا از سوپی و نبودن نشانه ی چند مصوت، از جمله مسایل خط فارسی اند.

باری، از آنجا که تغییر خط در دستور کار من نیست و من نیز از هواداران این نظر نیستم، چرا که هیچ خطی صورت تلفظ را دقیق و آسان بدست نمی دهد و این ناهماهنگی میان زبان و خط با تحول زبان و ثابت ماندن خط بیشتر میگردد.

پس یگانه راه که باقی می ماند اینست که نباید گناه بی سواد ی خود را به گردن خط اندازیم، از یکسو؛ و از سوی دیگر تا آنجا که ممکن است در اصلاح آن در جهت هنجار و قانونمندی آن دست بکار شویم.

”نخستین نکته ای که باید یاد آور شد، آنست که کوشش برای

اصلاح شیوه ی نگارش فارسی و سازگار کردن این خط - که اصل عربی دارد - با زبان فارسی کوشش تازه ای نیست و دست کم از سده ی پنجم هجری مدارک آن را در دست داریم، یعنی از زمانی که کهن ترین نسخه های خطی موجود نوشته شده است. “ (۶) اگر ژرفتر به بحران و آشفتگی زبان توجه کنیم، ریشه های آن را در بحران فرهنگ می یابیم و مقداری از آن از بی توجهی ما نسبت به این زبان برمیخیزد. با این همه نابسامانی بدون آنکه تغییر بزرگ در خط یا عاداتهای نوشتاری خود داشته باشیم، با افزایش چند نشانه فرعی میتوان نخستین گامی در رفع این نابسامانی برداشت، اما مشکل اساسی در جای خود باقی می ماند.

”مشکل اساسی همچنانی که امروز بسیاری از اهل نظر و صاحبان قلم متوجه شده اند، آنست که زبان فارسی زبانی است از نظر دستگاه صرفی پیرو دو دستور زبان جداگانه که به علت ساختمان نا همگون شان با هم جوش خوردنی نیستند و در واقع برای آموختن زبان نوشتاری فارسی باید دو زبان را آموخت، زیرا به مثل کشتن، کشنده و کشته از يك دستگاه دستوری اند و قتل و قاتل و مقتول از دستگاه دستوری دیگری؛ حال آنکه زبان عربی هر اندازه هم که از فارسی وام گرفته باشد، آن را در دستگاه زبانی خود گوارده و از خود کرده است. همین سلامت دستگاه گوارش زبان عربی است که به آن اجازه میدهد، واژه ها و مفاهیم اروپایی را نیز در دستگاه خود بگوارد و از همینروست که عربها نیازهای زبانی تازه ی خود را چه بسا بسیار

آسانتر از ما برآورده اند، اما فلج شدن دستگاه گوارش زبان فارسی در طول هفت، هشت قرن سبب شده است که هرگاه يك مشتق تازه مثل ”رسانه“ از مایه های درست و سالم زبان ساخته شود، با ریشخند روبرو میشود، زیرا اینکار با عادهای زبانی ما ناسازگار است.“ (۷)

جدا از قلمرو زبان فارسی دری، زبان فارسی در جزیره ی مطلوب ما بدترین روزگار خود را میگذارند، گرچه در همین زمینه ی خاص تلاشهایی صورت گرفته است، یکی آن رساله ایست در جهت همگون سازی املا ی زبان بنام (روش املا ی زبان دری) که تهیه چنان اثری در همان مقطع زمانی از سوی بزرگان فرهنگی مان، غنیمتی بوده گرانمایه، هرچند برای امروز بسنده نیست چرا که پاسخگوی نیاز روشهای نگارشی امروزی ما نمیتواند باشد.

”این نکته درست است که زبان سره یعنی زبانی که هیچ آمیخته گی با واژه های زبان دیگر نداشته باشد، زبانی است تنگ میدان و چه بسا زبانهای قبیله یی فرو بسته ... اما این آمیخته گی ها زمانی سودمند است که به بارور شدن بیانجامد و افقها و امکانات تازه ای را نشان دهد، ولی به ساخت اساسی فرهنگ و زبان آسیب نرساند، متأسفانه در بسیاری موارد این داد و ستد غیر منصفانه بوده که به ساخت اساسی و بنیادی زبان فارسی دری آسیب وارد کرده است.“ (۸)

سپس در پهلوی موارد دیگر، کاربرد به اندازه ای واژه های تازی ما را از توهم و پریشانی در نوشتن واژه های هم آوا و یا مشابه عربی

رهایی می بخشد.

اگر برابر های موجود واژه های همگون مذبحانه یا مزبوحانه
تذویر یا تزویر بکار ببریم، با فعال کردن دستگاه ساختار زبان فارسی
خاطر خود را از نگرانی درست و یا غلط نوشتن مجموعه ای این گونه
واژه های متشابه عربی مانند: آثار، آصار، آمر، عامر، آثم، عاثم یکباره
و برای همیشه آسوده خواهیم ساخت.

رویکرد ها:

- ۱- زبانشناسی و زبان فارسی، پرویز نائل خانلری، ص. ۲۷۹،
انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، چاپ سوم، سال ۱۳۴۷
- ۲- اسپارتک "روشنی" شماره ی سوم و چهارم، ص ۷۵
- ۳- "ساخت زبان فارسی"، احمد ابو محبوب، ص. ۴۷، نشر میترا،
تهران، ۱۳۷۵
- ۴- غلط ننویسیم، ابولحسن نجفی، پیشگفتار
- ۵- نامه فرهنگستان، سال دوم شماره ی دوم، تابستان ۱۳۷۵، ص. ۲
- ۶- بازاندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، ص. ۱۱۱-۱۱۲،
انتشارات مرکز
- ۷- باز اندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، ص. ۱۳۱
- ۸- باز اندیشی زبان فارسی، داریوش آشوری، ص. ۱۱۰

زبان فارسی و نابسامانی های تلفظی آن

زبان فارسی اگر به آن زبانی گوئیم که در ایران امروزی، تاجکستان و افغانستان مروج است و رسمیت دارد و زبان میانجی این کشورها را می سازد و زبان بخشهایی از کشورهای چین ازبکستان، پاکستان و هندوستان را در بر می گرفت و روزگار درازی زبان رسمی و فرهنگی این کشورها را نیز می ساخت، زبانی ست تاریخی و زبان میانجی تیره ها و تبارهای گوناگون قاره ی آسیا و قلمرو تمدنی و فرهنگی آریانا و خراسان بزرگ.

و یکی از ده زبان زنده و مهم دنیاست که بیشترین تأثیر فرهنگی بر روان انسانی و هویت فرهنگی ما گذاشته است.

و همچنان به مانند زبانی های دیگر دنیا، دارای گونه های زبانی می باشد. سوای گونه ی نوشتاری که زبان معیاری امروزی را می سازد؛ در برگیرنده ی گونه های تاریخی، جغرافیایی، محلی، کار

بردی، شغلی نیز می باشد. با دریغ باید گفت، این زبان با وجود غنایمندی و پیشینه ی پُر بار فرهنگی، دچار تشمت و نابسامانی های ساختاری، واژگانی، آوایی و نوشتاری می باشد.

با وجود تلاشی دسته ای از زبان شناسان و ادب شناسان از جمله دکتور بهار، دهخدا، دکتور معین، دکتور خانلری، رضا باطنی، داریوش آشوری و از افغانستان دکتور جاوید، لطیف ناظمی، واصف باختری، دکتور یمین، یاسین تخاری، نجیب الله مایل هروی، دکتور الهام و نکهت سعیدی در راستای از میان برداشتن نابسامانی های این زبان، باز هم مقدار زیادی از نابسامانی های این زبان به سر جایش مانده است که رفع آن تلاش همگانی و گروهی گسترده ای از نویسندگان و فرهیخته گان ما را می خواهد.

مقالتی که میخوانید، درنگی بر یکی از این مواردیست که در بالا به آن اشاره شد که همانا نابسامانی های تلفظی این زبان می باشد.

پیش از آنکه از نابسامانی های تلفظی بگویم و چند گونه گی های آن، از نقش آواها و قواعد آن در ساختار زبان می گویم و دلایل منطقی آن.

نقش آوا و قواعد آوایی آن:

”قواعد آوایی دستور زبان، نمای اصلی و صوتی هر جمله ی زبان را تعیین می کند و جمله را نمایش می دهد؛ به عبارت دیگر، قواعد آوایی، صورت صوتی یا چگونگی تلفظ جمله های زبان را هویدا می سازد و

رو ساخت ناشی از بخش نحوی را به صورت های آوایی متناسب مرتبط می کند و بدین وسیله صورت های زبانی را شکل می میدهد. در واقع می توان گفت که قواعد آوایی، رو ساخت جمله را به صورت "گفته" ظاهر می کند و به گوش می رساند.

به وسیله ی این قواعد کلیه ی کلمات به تلفظ در می آیند.

بدین ترتیب در هر زبان ساخت آوایی خاص مورد پذیرش و هرگونه ساخت غیر آن مردود است؛ مثلاً در زبان فارسی ساخت آوایی "S[^]abrow" شبرو قابل قبول است اما ساخت آوایی "S[^]brow" شبرو پذیرفته نیست و شنونده به راحتی تشخیص می دهد که کدام واژه می تواند جزء قلمرو زبان خودش باشد و کدامیک نمی تواند، حتا اگر معنای آن را هم نداند." (۱)

پیوستگی زبان با آوا:

"زبان یکی از وسایل ارتباطی میان افراد بشر است که بر اساس آن، تجربه ی آدمی در هر جماعتی به گونه ای دیگر تجزیه می شود و به واحد هایی در می آید، دارای محتوایی، معنایی و صورتی به نام تکواژ.

این صورت نیز بار دیگر به واحد های مجزا و متوالی تجزیه می شود به نام واج، که تعداد آنها در هر زبانی معین است و ماهیت و روابط متقابل آنها هم در هر زبانی باز بان دیگر تفاوت دارد." (۲)

به نظر آندره مارتینه، زبان شناس فرانسوی "کوچکترین واحد های معنایی یا معنا دار که هم دارای صورت صوتی است و هم دارای محتوای معنایی، تکواژ گفته می شود. سپس همین تکواژها در قشر بعدی به اجزایی تجزیه و تقسیم می شوند که فقط صورت صوتی دارند، اما محتوای معنایی ندارند. این اجزا را واج می نامند به مانند جمله ی زیر:

او با برادرش به خانه ی ما می آید.

تکواژها: او - با - برادر - ش - به - خانه - ی - ما - می - آ - ی - د

بنابراین جمله ی بالا از یازده تکواژ سی واج ساخته شده است؛ پس می توان گفت که تجزیه دوگانه ی زبان شامل دو فرایند است:

تجزیه ی اول - تجزیه تکواژها (به کوچکترین واحد های معنایی)

تجزیه ی دوم - تجزیه ی تکواژها به واجها (به کوچکترین واحد های آوایی نقش دار)

باید توجه داشت که واج صورت تلفظ شده ی حرف است و لزوماً ممکن است در نوشتار ظاهر نشود؛ چنانکه در فارسی، مصوت های کوتاه با وجود این که واج هستند، در نوشتار پدیدار نمی شوند.

با توجه به اینکه تکواژ کوچکترین واحد معنی دار زبان است، در واقع باید گفت که هر تکواژ دارای نقش دستوری و معنایی مستقل است و معیار اصلی آن این است که نمی توان آن ها را به واحد های نحوی

کوچکتر تقسیم کرد؛ مثلاً واژه ی ”دانش“ از دو تکواژ (دان + ش) تشکیل شده است...

بنابراین دو دسته تکواژ را می توان تشخیص داد: یک دسته از تکواژها دارای معنایی مستقل اند و می توانند معادل با یک واژه ی مستقل باشند؛ به این ها تکواژ قاموسی گفته می شود، بنابراین تکواژ قاموسی تکواژی است که دارای معنای واژگانی و مستقل است و به عنوان یک پایه می تواند در ترکیبات به کار رود مانند من، هوا، باغ.

دسته ی دیگر از تکواژها معنای مستقل قاموسی ندارند ولی در جمله و واژه نقش دستوری ویژه ای را بر عهده دارند. به این ها ”تکواژ دستوری“ یا تکواژ نحوی گفته می شود؛ مانند: به، دَ (در پایان فعل مضارع)، یا ب (در آغاز فعل امری و التزامی). بنابراین می توان گفت که تکواژ دستوری واحد نحوی است که صورت دستوری یا نحوی را مشخص می کند“ (۳)

ویژه گی های آوایی زبان فارسی:

”فارسی میانه هشت مصوت داشته، سه مصوت کوتاه (u, i, a) پنج مصوت بلند (a, i, u, e, o). مصوت های فارسی امروز ایران عبارتند از u, i, a, e, o, a, i, u, e, o.

در فارسی دری فرق میان مصوت های u, i, a و مصوت های u, i, a, در کمیت بوده است، یعنی نحوه ی ادای مصوت های کوتاه یا مصوت های بلند فرقی نداشته، زمانی ادای آنها با هم فرق می کرده

است، زمان ادای مصوت‌های بلند دو برابر مصوت‌های کوتاه بوده است. اما امروز فرق مصوت‌های a, e, o با مصوت‌های i, u, ā فرق کمی نسبت به کیفی است، یعنی نحوه ی ادای a با a و e با i و o با u فرق می‌کند. واو و یای مجهول یعنی ”یایی“ و ”اوی“ که در عربی شناخته است در فارسی امروز ایران، e (یای مجهول) به i و o (واو مجهول به u بدل شده است).

در فارسی امروز افغانستان یای مجهول و واو مجهول هر دو باقی مانده اند. در فارسی دری، هرگاه a در پایان کلمه آمده است، در خط با ”ه، ه“ نشان داده شده است. این‌ها در های غیر ملفوظ و های بیان حرکت نامید. در فارسی رسمی امروز ایران a به e بدل شده است. اما در مناطقی وسیعی از ایران و در افغانستان و تاجکستان به جای e همان a را تلفظ می‌کنند؛ مثلاً در افغانستان فاطمه Fatema در ایران Fatemeh

صامتهای فارسی دری:

در فارسی دری صامتهای فارسی میانه باقی مانده اند. صامت همزه از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است؛ همزه در کلمات عربی دخیل که همزه و عین دارند، تلفظ می‌شود.

ث، ح، ص، ض، ط، ظ عربی به ترتیب در فارسی دری س، ه، س، ز، ت، ز تلفظ می‌شده و امروز هم همین گونه تلفظ می‌شوند.

غ و ق عربی و غ فارسی و فارسی میانه، در فارسی رسمی امروز ق

تلفظ می شوند، اما در برخی نقاط ایران هنوز تلفظ می شوند.

ذ عربی در فارسی ذ تلفظ می شد، اما چون امروز ذ فارسی دری به د بدل شده، ذ عربی ز تلفظ می شود. W فارسی دری، امروزه در ایران V تلفظ می شود.“ (۴)

اما در مورد خطوط عام قواعد آوایی فارسی دری به گونه ی فشرده و به تکرار می توان گفت که ما دو دسته تکواژها داریم، یکی ”تکواژه های قاموسی است که دارای معنای واژگانی و مستقل است و به عنوان يك پایه می تواند در ترکیبات به کار رود، مانند: من، هوا، باغ، دریا و...

دسته ی دیگر از تکواژها معنای مستقل ندارند، ولی در جمله و واژه های، نقش دستوری ویژه ای را بر عهده دارند. به این ها تکواژ دستوری تکواژ نحوی گفته می شود؛ مانند به، د، (در پایان فعل مضارع)، با، ب (در آغاز فعل امری التزامی) و ...

در هر حال گفته آمدیم که تکواژ را نمی توان به واحد دستوری کوچکترین تقسیم کرد. تعداد تکواژها و نحوه ی ترکیب آنها برای تشکیل واژه ها، در زبان های مختلف با هم تفاوت دارد؛ از این نظر زبانها را به سه دسته می توانیم تقسیم کنیم:

۱- زبان انفصالی (گسلی).- زبان هایی اند که واژه های آن اغلب از يك تکواژ درست می شوند؛ مانند زبان انگلیسی:

He will go home.

۲- زبان التصاقی (پیوندی) - زبان هایی اند که واژه های آن اغلب از پیوند تکواژ هاتشکیل می شود و می توان تکواژها را بدون دشواری از هم مجزا کرد، مانند: فارسی و ترکی:

آدم- ها زن- ها

۳- زبان تلفیقی - زبان هایی که تکواژها در آن به گونه ای در یکدیگر ادغام می گردند که اصلاً نمی توان آنها را به تکواژهای تقسیم کرد؛ مانند: لاتین و عربی

کُتُب = کتاب + نشانه ی جمع

Ketab ==> Kotob

با وجود این هیچ زبانی به طور یکدست و کامل از یکی از این شیوه های ساخت واژه استفاده نمی کند و غالب از فرایندهای مختلف هر سه نوع ساخت واژه سود می برند؛ البته ممکن است هر زبانی بیشتر متمایل و منطبق با یکی از این شیوه های باشد. زبان فارسی بیشتر متمایل به جنبه التصاقی و سپس انفصالی است، جنبه تلفیقی نیز در آن گاهی وجود دارد، اما غالباً از عربی وارد شده است.

یکی دیگر از ویژه گی های آوایی زبان فارسی ترکیب به ویژه آوای این زبان است؛ به گونه ی مثال، در فارسی هر مصوت با یک یا دو صامت دیگر یک هجا پدید می آورد. شش نوع هجا در فارسی وجود دارند: در باب قاعده ی اول باید گفت که واج اول هر هجای فارسی همیشه صامت است. حال کلماتی دارید مانند: آبر، آب، او، این و ... آیا

این ها با مصوت شروع شده اند؟ در اینجا باید توجه کنیم که شکل نوشتاری یا دستگاہ نگارشی و خط را با دستگاہ آوایی و واج های اشتباه نکنیم. در این واژه ها به جای صامت همزه ی آغازین، علامت ” ؟ “ نوشته شده است و این همان نارسایی خط و یا دستگاہ نوشتاری زبان فارسی است که برای همزه ی آغازین نشانه ی ویژه ای ندارد.

در واقع این واژه ها دومین و اجشان مصوت است..

به واج نویسی آنها توجه کنید: ابر = abr ؟ ، آب ab ؟ ، او u ؟

...و

به این نکته باید توجه کرد که در کلمات فارسی اصیل، همزه تنها در آغاز کلمات می آید و در وسط یا پایان کلمه به کار برده نمی شود. بنا بر این کلماتی مانند: تأویل، مسأله، و ... فارسی اصیل نیستند.“ (۵)

در نتیجه قواعد هجایی زبان فارسی را چنین فرمول بندی می کنیم:

- ۱- واج اول همیشه صامت است و هرگز مصوت در آغاز هجا نمی آید.
- ۲- واج دوم هر هجا همیشه مصوت است و هرگز صامت دومین واج هجا نمی شود.
- ۳- واج سوم هر هجا نیز همیشه صامت و هرگز مصوت نیست..
- ۴- صامت های پایان هر هجا هیچ گاه بیشتر از دو تا نیستند.
- ۵- هرگز دو مصوت در کنار هم نمی آیند.
- ۶- هر هجا فقط يك مصوت دارد. اما از يك تا سه صامت میتواند داشته

باشند که صامت‌های دوم و سوم همیشه بعد از مصوت قرار می‌گیرند.

۷- هرگز بیش از دو صامت در کنار هم نمی‌آیند.

به گونه‌ی مقایسه‌ی می‌توان گفت: در زبان انگلیسی حد اقل يك مصوت تنها و حد اکثر يك مصوت با هفت صامت اما در فارسی حد اقل يك صامت و يك مصوت و حد اکثر يك مصوت و سه صامت است.

از همین جا بخشی از تفاوت ساختمانی واژه‌گان فارسی و انگلیسی آشکار می‌گردد و می‌توان تشخیص داد که کدام کلمه‌ها مثلاً از زبان انگلیسی وارد فارسی شده‌اند و یا از دیگر زبانهای اروپایی...“ (۶)

تا بدین جا دانسته آمدیم که زبان ما قواعد به خصوص آوایی خود را دارد. پس پرسشی که به میان می‌آید اینست که چرا با وجود قواعد مشخص تلفظی ما هنوز هم دچار نابسامانی‌های تلفظی هستیم. حتا در محدوده‌ی زبان رسمی کشورها این تشبث و آشفتگی به کثرت دیده می‌شود. تنها در ایران امروزی هنوز که هنوز است، به تفاهم بر سر تلفظ حد اقل این واژه‌های نرسیده ایم، آن هم در محیط فرهیخته‌گان و فرزانه‌گان ما.

از همین‌روست که یکی نمودن می‌گوید و دیگری نمودن؛ به همین سان بر سر تلفظ واژه‌های دیگر همچون نُخست، نُخست؛ رَسیدن، رَسیدن؛ بازرس، بازرس؛ جِصَلت؛ خِصَلت؛ کَسَاد، کِیباد؛ ثَروت؛ ثَروت؛

زَمین؛ زمین قاعده ی مشخص وجود ندارد.

و همچنان در تلفظ واژه های تازی به روش معین دست نیافته اند. از همینروست که گاهی قوام می گویند و گاهی قوام؛ گاهی نشاط و گاهی نشاط و یا گروهی جناب و گروه دیگری جناب؛ بدین سان مشکلات در تلفظ واژه های فرهنگی داریم....“ (۷)

چندگانه گی و چند گونه گی گونه های مختلف تلفظی در میان افغانستانی ها و تاجکستانی ها به این نابسامانی ها می افزاید...

بهتر است حد اقل به روش های مشخص و معین در تلفظ واژه های تازی و فرهنگی به تفاهم برسیم. تا بخشی از این مشکلات تلفظی ما در محدوده ی زبان رسمی به حد اقل آن برسد...

داشتن فرهنگستان زبانی در این کشورها از مشکلات ما خواهد کاست و برپایی فرهنگستان ها مشکلات زبان فارسی را در این سه کشور به حد اقل آن میرساند. یکی دیگر از ضرورت ها و نیازمندی های فرهنگی و زبانی ما در منطقه میباشد. اگر داشتن تفکر ژرف و شفاف یکی از نیازمندی های جوامع معاصر را می سازد، لازم این تفکر، زبان قانونمند و بسامان خواهد بود.

رویکرد ها:

- ۱- ساخت زبان فارسی، احمد ابو محبوب، نشر میترا، تهران ۱۳۷۵،
ص. ۲۰.
- ۲- ساخت زبان فارسی، احمد ابو محبوب، نشر میترا، تهران ۱۳۷۵،
ص. ۱۶.
- ۳- ساخت زبان فارسی، احمد ابو محبوب، نشر میترا، تهران ۱۳۷۵،
ص. ۴۱ و ۴۲.
- ۴- تاریخ زبان فارسی، دکتور محسن ابوالقاسمی، تهران، ۱۳۷۲،
چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۳، از انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتاب
علوم انسانی
- ۵- ساخت زبان فارسی، احمد ابو محبوب، نشر میترا، تهران ۱۳۷۵
- ۶- ساخت زبان فارسی، احمد ابو محبوب، نشر میترا، تهران ۱۳۷۵
- ۷- نامه فرهنگستان، سال دوم، شماره ی دوم، تابستان ۱۳۵۷،
تهران، ایران، ص. ۱۰۴.

چشم اندازی فراسوی

حجاب های زبان

اگر این سخن پسا مدرنیست ها را باور کنیم که گفته اند: ”حقیقت به مفهوم عام و محض آن دست نیافتنی و غیر قابل بیان است“، در آنصورت به آن رویکرد اشراقیان خراسانی اندر باب زبان نزدیک خواهیم شد که زبان را همچون حجابی بر سر راه درک واقعیت عریان و حقیقت محض می دانستند.

پیش از آنکه به این رویکرد اشراقیان خراسانی پرداخته باشیم و به ژرفای بیانش آنها، به زبان می پردازیم و به جایگاه گرانسنگ انسانی آن:

”زبان دستگاهی از نشانه هاست، هر یک از ما در کاربرد شخصی زبان یعنی در گفتار مان، مجموعه ای از نشانه ها را بر می گزینیم، از پاره ی از توان های زبان سود می جویم و گونه ای سخن ”فردی“ یا روش بیان ویژه ی خود را می آفرینیم.“ (۱)

از همینرو گفته اند: ”همه چیز را با زبان می شناسیم، اما زبان را جز به زبان نمی توان شناخت. زبان را به تنها چیزی که در جهان همانند

می توان کرد، نور است؛ چرا که همه چیز را به نور می بینیم، اما نور را
جز به نور نمی توان دید.

نور خود روشنگر خویش است، ”آنچنان روشنگری که همه چیز را
پدیدار میکند، اما خود پنهان می ماند.“ (۲)

زبان، جهان و انسان:

”زبان، جهان و انسان سه گانه بی هستند که هر یک خود و آن دو
دیگر را در بر می گیرد و وجود هر یک شرط وجود آن دو دیگر است و
برای هیچ یک نمی توان پیشینه گی منطقی شناخت، چرا که با هم دایره
ی هستی را تمامیت میبخشند و هر یک برای آن دو دیگر شرط لازم و
پیشین هستی شناسی است.

ذات انسان با زبان است که در ’جهان‘ پدیدار و جا گیر می شود،
یعنی با ’حضور در جهان‘، آن دایره ی فراگیرنده ی آنچه هست و بوده
است و خواهد بود.“ با بازتابیدن در زبان بر انسان پدیدار می شود و
از این راه عینیت می پذیرد و زبان با پدیدار کردن ’انسان‘ و ’جهان‘
خود را پدیدار می کند و عینیت می بخشد.

میان این سه گانگی نسبت های سه سویه ی کیفی در کار است که از
راه آن هستی پدیدار و معنا دار می شود.“

”ذات زبان پدیدارگری است، زبان ’جهان‘ را برای ما می گزارد و
چیزها و نسبت های میان چیزها و چند و چون شان را پدیدار می کند.

هر جمله در بسا موارد گزارشی است از يك رخداد در جهان و معنا کننده ی آن، اما نکته ی مهم آن است که تنها يك زبان با صورت و رویش همیشه گی در کار نیست که جهان را چنانکه هست، برای ما گزارش کند. 'جهان' خود آن در هم تنیدگی ذهن و عین است که ذهن و عین خود در درون آن و به اندازه به اعتبار یکدیگر وجود دارند و 'جهان' نیز خود همان اندازه ی ذهنی است که عینی، یعنی 'جهان' همان اندازه به اعتبار ذهن نگرنده به آن وجود دارد که ذهن نگرنده و معنا کننده به اعتبار و همچون جزئی از آن و نیز همچون مرکز دایره ی آن. از اینرو، يك زبان یگانه که میانگیر ذهنیت و عینیت باشد، در کار نیست؛ زیرا چنین رابطه ای که ذهنیت و عینیت را مطلق کند و رویاروی هم قرار می دهد، رابطه ی ست انتزاعی. نه تنها زبان ها بسیار هستند که میانگیر انسان و جهان اند، بلکه در درون هر زبان نیز گونه هایی زبانی بسیار هست که هر يك جهان را از دیدگاهی گزارش می کنند و هر گونه ی زبانی نیز از آن دیدگاهی است و برخاسته از يك قلمرو ویژه از زندگی و آزمون های زندگی." (۳)

به برداشت زبان شناسان سده های پسین:

"زبان یکی از وسایل ارتباطی میان افراد بشر است که بر اساس آن، تجربه ی آدمی در هر جماعتی بگونه ای دیگر تجربه می شود و به واحد هایی در می آید، دارای محتوای معنایی و صورت صوتی به نام تکواژ.

این صورت نیز بار دیگر به واحدهای مجزا و متوالی تجزیه می‌شود به نام واج، که تعداد آنها در هر زبانی معین است. و ”ماهیت و روابط متقابل آنها در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد.“ (۴)

اهمیت زبان

در باب اهمیت زبان به همین سخن بسنده خواهیم کرد که پیش از دو هزار سال بدینسو انسان را حیوان سخنگو گفته‌اند و از خرد ورزان یونانی تا پست مدرنیستهای امروزی به این ویژه‌گی انسانی تاکید و تمکین کرده‌اند.

و این هم از آنروست ”پدیده‌ی زبان صرفاً پدیده‌ی اجتماعی نیست. به نظر محققان جدید، قسمت بزرگ از ساخت زبان و نیز قسمت عمده‌ای از مکانیزم یادگیری آن از راه تکامل زیستی بشر، در طول قرن‌ها بوجود آمده و امروز ذات ذهن و همه‌ی انسان‌ها در سراسر جهان شده است.“ (۵)

... بنابراین نظر ”این دانشمندان، زبان مهمترین خصوصیت ذاتی و یا غیر عرضی انسان است که می‌تواند وجه تمایز او با حیوانات دیگر قرار گیرد و جمله‌ی انسان، حیوانی است سخنگو نیز دقیقاً همین نکته را بیان میکند.“ (۶)

”تاریخ پیدایش زبان را در زندگی انسان بدقت نمی‌توان تعیین کرد؛ ولی مردم شناسان آن را بین پنجمصد هزار تا یک میلیون سال پیش حدس می‌زنند. بنابراین زبان پدیده‌ایست بسیار کهن، ولی نقش زبان در

زندگی انسان در این مدت طولانی هیچگاه با اندازه نقش آن در ده هزار سال گذشته نبوده است.“ (۷)

نقش زبان در ساخت اندیشه:

”هردر، اندیشمند آلمان (۱۷۴۴ تا ۱۸۰۳) از نخستین کسانی است که در تاریخ معاصر، بخش قابل توجهی از تلاش های علمی خویش را صرف یافتن و مشخص کردن رابطه اندیشه و زبان نموده اند. به پنداشت هردر، زبان فقط ابزاری برای اندیشه نیست بلکه قالبی که اندیشه در آن شکل میگیرد نیز هست.“

زبان نه تنها شرایط طبیعی را باز می تابد بلکه این بازتاب را همراه با خود به زمان ها و مکان های گوناگون می گسترده.“ (۸)

ادوارد سابیر زبان شناس و قوم شناس از نقش زبان در همین راستامی گوید:

”زبان يك گروه انسانی، گروهی که در درون این زبان می اندیشند و بدان سخن می گویند، سازماندهنده ی تجربه ی اوست و همین زبان است که زبان آن گروه و واقعیت اجتماعی اش را می سازد. به عبارت دقیق تر، هر زبانی دارای تصور خاص خویش از جهان است.“ (۹)

گفتمان پست مدرنیستهای اندر باب زبان:

اگر بپذیریم ”که علوم اجتماعی معاصر فرزند مدرنیزم است و با بسیاری از پیش فرض های اساسی برنامه مدرنیستی اشتراك نظر

دارد، در آنصورت به همان اندازه ی که پس مدرنیسم، مدرنیسم را به مبارزه می طلبند، به همان میزان نیز مفاهیم ریشه دارد علوم اجتماعی را به چالش می کشند. برای عالم علوم اجتماعی که بدنبال فهم این چالش است، همواره وسوسه ی حفظ آثار باقی مانده از درون مدرن، و در نتیجه شکست و دریافت عمیق این چالش، مطرح است.

به نظر میرسد که پست مدرنیسم مستلزم زبانی تازه و شیوه تفکر تازه ای است، اما شیوه تفکری که هنوز چند نشانه ریشه دار در علوم اجتماعی دارد، ”به نظر این متفکرین اولین قدم در یادگیری يك زبان جدید، باید تسلط بر برخی از کاربردهای اساسی آن زبان باشد... پست مدرنیت شرایط فرهنگی گسترده ای را توصیف می کند که حاکی از پیدایش دورانی تازه در امور بشری است. تجربه ی ما در حال حاضر به يك نظم فرا صنعتی مربوط می شود و در حوزه ی دانشگاه فراساختارگرایی و حتا فرا تاریخ بخش از آنان، مفاهیم معاصر ما را تشکیل میدهد.“ (۱۰)

معارضه جویی پست مدرنیست ها با دیگر فرهنگها بیشتر دور کردن دیگر فرهنگها از سر راه فرهنگ مسلط باختر زمین است. از همینرو برای دست یابی به زبان مشترك بایستی هفتخوان رستم را طی کرد، چرا که تفکر مسلط امروزی- دیگر اعتنایی به امکان شناسایی شهودی، به حرمت به طبیعت و به رستگاری انسان نمی کند، بلکه یکسره به پراکسیس صرف، استثمار طبیعت و شرایط اقتصادی زندگی آدمی می اندیشد.“ (۱۱) و اینهم از آنروست که ”تحول فکری مغرب و زمین،

حرکتی از زیر به زیر، از عقل به غرایز، از غایت بینی و مفاد به تاریخ پرستی، از روحانیت به تعقل، از استفراق مدهوشانه انسانی که محور در مطلق است به سوی خود یابی فرد نخواه نفس صورت گرفته است.“ (۱۲)

در حالی که ”تمدن های آسیایی زمان درازی خارج از بستری که مجرای این تغییرات بزرگ بود، قرار داشته، اما با آغاز عصر کولونیالیزم و استعمار منظم کشورهای که مقهور سیطره تکنیک مغرب زمین اند، مسلم گشت که این جریان تاریخی بازناگشتنی است و سوابقی که این جریان را به پیش می راند، بیشتر تابع نظام سودجویی اند تا داد و ستد معنوی تمدن ها.“ (۱۳)

برعکس در شرق علم هرگز به معنای علم جدید غربی پدید نیامد. زیرا که عالم هرگز دنیایی نشد و طبیعت از روحی که حاکم بر آن بود، جدا نگشت و تجلیات فیض الهی را از صحنه ی عالم روی برنتافت؛ از همان رو است که در شرق هیچگاه فلسفه تاریخ به مفهوم غربی آن بوجود نیامد و ظهور عالم همواره مستور ماند و کنه وجودش در شب تاریک نیستی پنهان.“ (۱۴)

به همان خاطر است که اگر فائوست صورت ازلی فرهنگ آلمان است و اگر پرومته صورت ازلی فرهنگ غرب، اوستا، رساله حی ابن یقطان، ابن سینا، ناکجا آباد، سرود صورت ازلی فرهنگ مشرق است.“ (۱۵)

بر اساس همین دانش و بینش است که اشراقیان خراسانی به آن زبان اصالت قایل هستند که بتواند کلید رموز امانت را در خود داشته باشد و همواره در ارتباط خاطر ازل باشد. در غیر آن زبان را سد و مانع برای تفکر و اندیشه خلاق می دانستند و حاجی بر سر راه حقیقت و واقعیت. ” و آن سخن گروهی از فلسفه پژوهشان و زبان شناسان معاصر که زبان را یکی از سرچشمه های خودبینگانی میدانند“ (۱۶) نیز جز جنبه تأکید و تائید گفته های اشراقیان چیز دیگری نخواهد بود. بدین منوال در فراسوی حجاب های زبان است که واقعیت و حقیقت محض به گونه ی عریان چهره می نماید. واقعیت و حقیقتی که در محدوده تنگناهای معنوی و گروهی انسان جای برای بازتاب خود ندارد. و این جاست که دیالکتیک زبان مطرح میشود.

زبان که خود یگانه و سیله و مظهر آگاهی و آشنایی ما نسبت به هستی است، به حاجی در برابر آگاهی ما نسبت به هستی استحاله می یابد و مانع رسیدن ما به واقعیت و حقیقت محض میگردد و به گفته ی استاد سخن میرزا عبدالقادر بیدل:

ای بسا معنی که از نا محرمی های زبان

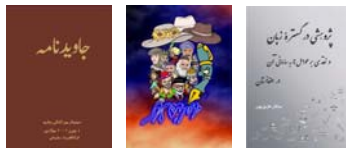
با همه شوخی مقیم پرده های راز ماند

رویکردها

- ۱- ساختار و تاویل متن، بابک احمدی، چاپ پنجم، نشر مرکز، ص. ۷۰.
- ۲- شعر و اندیشه، داریوش آشوری، چاپ سوم، ایران - تهران، نشر مرکز، ص. ۸.
- ۳- همین اثر، ص. ۱۳.
- ۴- همان اثر
- ۵- چهارگفتار در باره زبان، محمد رضا باطنی، انتشارات آگاه، چاپ چهارم ۱۳۷۵، ایران
- ۶- همان اثر
- ۷- مسایل زبان شناسی، ده مقاله محمد رضا باطنی، ص. ۱۲.
- ۸- مجله آرش، شماره ۶۶.
- ۹- همان نشریه
- ۱۰- منطق فرهنگی سرمایه متأخر فردریک جمیسون، انتشارات، ص. ۸۵.
- ۱۱- بت های ذهنی، داریوش شایگان، ص. ۱۶.
- ۱۲- همان اثر، خاطرات ازلی، ص. ۱۳.
- ۱۳- همان اثر، ص. ۲۰۱.
- ۱۴- نردبان آسمان، واصف باختری، مطبعه دولتی، شورای نویسندگان، ص. ۱۷۳.
- ۱۵- بت ها ذهنی، داریوش شایگان

آنچه تا کنون از انتشارات "شاهمامه" پیشکش شده است:

- سیاه و سپید، داستان واقعی، از قلم ا. آزر، پاییز ۱۳۸۲ خورشیدی
- نوروز، انگیزه و رسالت فرهنگی، نوشته بشیر عزیزی، دسمبر ۲۰۰۳ م.
- روی تقویم تمام سال، دفتر شعر، لیلا صراحت روشنی، چاپ دوم بهار ۱۳۸۳ خ.
- در مجمر آواره گی، دفتر شعر، کریمه ولی نادری، بهار ۱۳۸۳ خ.
- شب رفت و سحر نشد... مجموعه هجده مقاله، نصیر مهرین تابستان ۱۳۸۳ خ.
- با یاس از یاوه، دفتر شعر، ا. آزر، تابستان ۱۳۸۳ خورشیدی.
- اندیشه، به مناسبت سومین سالروز شهادت احمدشاه مسعود
- به کوشش انجنیر نور سلطانزاده، نقاشی از ابوبکر ایوبی، سپتمبر ۲۰۰۴ م
- غالب، بررسی زندگی و آثار فارسی، بشیر سخاورد، زمستان ۱۳۸۳ خ.
- صبور مقدس، دفتر شعر، عبدالرزاق رحی، زمستان ۱۳۸۳ خ.
- طاعون، گزارش ادبی، ا. آزر، بهار ۱۳۸۴ خورشیدی
- آخرین و خشور، دفتر شعر، سالار عزیزپور، بهار ۱۳۸۴
- در اینجا هر چی زندان است...، دفتر شعر، فاروق فارانی، بهار ۱۳۸۴ خ.
- He?، دفتر شعر به زبان هالندی، سیروس کفایی (شاعر ایرانی)، اکتوبر ۲۰۰۵
- پژوهشی در گستره زبان و نقدی بر عوامل نابه سامانی آن در افغانستان، سالار عزیزپور، چاپ نخست تابستان ۱۳۸۴ خ.
- کلاهنامه، چند نیشته پیرامون دوره امانی، نصیر مهرین، زمستان ۱۳۸۴ خورشیدی
- طب در گستره تاریخ، پوهندی داکتر محمد انور ترابی، بهار ۱۳۸۵ خورشیدی
- جاوید نامه (دفتر خاطرات) سیمینار بین المللی جاوید، ۴ جون ۲۰۰۶ م. فرانکفورت، به کوشش زهره یوسفی، می ۲۰۰۶



www.shahmoama.4t.com